

مجله‌ی سیاست دفاعی

سال بیست و چهارم، شماره‌ی ۹۴، بهار ۱۳۹۵

بی‌ثباتی‌های غرب آسیا (خاورمیانه): بازیگران منطقه‌ای و یاریگران فرامنطقه‌ای

محمدرضا رستمی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۹/۰۳

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰

صفحات مقاله: ۲۰۲ - ۱۶۵

چکیده:

تحولات غرب آسیا (خاورمیانه) سبب درگیر شدن بازیگران متنوع و متفاوت دولتی و غیردولتی شده است. این بازیگران، با اهداف، مواضع، ایدئولوژی و رفتار متفاوت و حتی متضاد سبب تداوم بحران در منطقه شده‌اند. بازیگران غیردولتی از گروه‌های اسلام‌گرا تا جریانات تروریستی - تکفیری از یک سو و کنشگران دولتی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از سوی دیگر، در تلاش‌اند کشاکش قدرت را به سود خود به پایان رسانند. در این بین، آنچه ذهن تحلیل‌گر سیاسی را به خود مشغول می‌کند، این موضوع است که با توجه به منافع و خواست‌های متباین کنشگران، چه چشم‌اندازی برای صلح و ثبات منطقه‌ای وجود دارد؟ در این روند، شناخت اهداف و کنشگری بازیگران مختلف به‌عنوان متغیر اصلی تأثیرگذار بر بی‌ثباتی‌های جاری منطقه و تحلیل چشم‌انداز ثبات و صلح در غرب آسیا به منزله‌ی متغیر وابسته اهمیت دارد.

این مقاله با استفاده از نظریه‌ی جنگ و صلح منطقه‌ای استدلال می‌کند که گرچه قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای، نقش و اثرگذاری قابل توجهی در مناطق بحرانی غرب آسیا دارند، ولی ریشه‌ها و بسترهای خشونت و تنش، در اصل منطقه‌ای هستند؛ بنابراین، جلوگیری از جنگ گرم و حاکم ساختن صلح گرم در غرب آسیا، به صرف فعالیت و اراده‌ی بازیگران فرامنطقه‌ای میسر نیست و نقش بازیگران فرامنطقه‌ای حداکثر در قالب ایجاد جنگ سرد و یا صلح سرد تأثیرگذار است. علاوه بر این، با توجه به کشمکش‌های موجود بین قدرت‌های منطقه‌ای، تبدیل جنگ سرد منطقه‌ای به صلح سرد نیز با دشواری روبروست.

* * * * *

۱ - دکترای روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی و پژوهشگر سیاست بین الملل

واژگان کلیدی

غرب آسیا (خاورمیانه)، مناطق بی‌ثبات، بحران، جنگ سرد، جنگ گرم، نظریه‌ی جنگ، صلح سرد، کشندگان دولتی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، بازیگران غیردولتی.

مقدمه

ناآرامی‌ها و التهابات چند سال اخیر در غرب آسیا (خاورمیانه)، زمینه‌ها، روندها، بازیگران و پیامدهای متنوع و مختلفی داشته است. از یک طرف، بسترهای ملی و داخلی کشورهای منطقه، از قبیل نارسایی‌های اقتصادی و انسداد سیاسی به بروز بحران‌های کنونی منجر شده و از طرف دیگر، به موازات تداوم بحران، بازیگران جدیدی پا به عرصه گذاشته‌اند که شاید پیوند چندانی با مطالبات مردمی و عوامل نارضایتی توده‌ها نداشته باشند. در حالی که در کشورهای عربی شمال آفریقا و غرب آسیا، اعتراضات مردمی، نظم سیاسی حاکم بر این کشورها را بر هم ریخت، وضعیت جدیدی به وجود آمده است که می‌توان آن را بی‌نظمی دوران گذار نامید. در این دوران گذار، بازیگران غیردولتی و دولتی گوناگون با ایدئولوژی، منافع و راهبردهای خاص وارد میدان شده‌اند و هر یک در پی صیانت از جایگاه خود و پیش‌برد منافع خویش هستند. در فضای متلاطم غرب آسیا، یک دسته از بازیگران درگیر، دولت‌های منطقه هستند که گاه با دیگر بازیگران ائتلاف‌های مقطعی یا بلندمدت دارند. دسته‌ی دیگر از بازیگران اثرگذار در مسیر تحولات منطقه، گروه‌های غیردولتی به‌ویژه از سنخ گروه‌های اسلام‌گرای مسلح هستند. در کنار این بازیگران، قدرت‌های فرامنطقه‌ای ذی‌نفع در منطقه، گرچه به درجات مختلف از شتاب دگرگونی‌ها در منطقه در شگفت شدند، هر یک با توجه به منافع خود و متحدان منطقه‌ای وارد کارزار غرب آسیا شده‌اند و به تعبیری، بازی بزرگ نوینی را در غرب آسیا آغاز کرده‌اند.

بی‌ثباتی موجود در برخی کشورهای منطقه که به مداخلات دیگر دولت‌ها منجر شده و نیز عملکرد بازیگران غیردولتی، ابهامات و پرسش‌هایی را در مورد آینده‌ی نظم و ثبات در غرب آسیا و چشم‌انداز جنگ و صلح در این منطقه به وجود آورده‌اند. این ابهامات و پرسش‌ها از یک سو به جایگاه آتی دولت‌های منطقه و گروه‌های غیردولتی درگیر در منازعات جاری مربوط می‌گردد و از دیگر سو،

به میزان نفوذ و تأثیرگذاری قدرت‌های فرامنطقه‌ای پیوند می‌خورد. پرسش آن است که آیا خشونت‌های جاری در کشورهای منطقه عمدتاً ناشی از بسترهای ملی و منطقه‌ای و متأثر از نارسایی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کشورهای عرب ناآرام است و یا بیش‌تر محصول مداخلات بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است؟ علاوه بر این باید به این مسأله پرداخت که آیا در میان مدت و بلندمدت، امکان عبور از جنگ‌ها و منازعات موجود وجود دارد و یا باید انتظار تداوم تنش و خشونت درون دولتی و حتی بین دولتی را کشید؟ به‌منظور پاسخ به این پرسش‌ها بایستی اشاره‌ای به زمینه‌ها و ریشه‌های بحران‌های جاری غرب آسیا کرد و ضمن مروری بر اهداف، مواضع و رفتارهای کنشگران دولتی و غیردولتی، چشم‌انداز صلح و جنگ منطقه‌ای در غرب آسیا را مورد تحلیل قرار داد. هم‌چنین شناخت تأثیر نیروهای مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به منزله‌ی متغیر مستقل بر وضعیت ثبات و امنیت در منطقه به‌عنوان متغیر وابسته اهمیت دارد. مقاله‌ی حاضر بر آن است تا به روش قیاسی - تبیینی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی، ضمن مروری بر ظهور و حضور بازیگران غیردولتی چون داعش در کشورهای بی‌ثبات غرب آسیا، به نقش قدرت‌های منطقه‌ای در بحران جاری پردازد و با بررسی بازی بزرگ جدید در منطقه، به نقش، اهداف و تأثیرگذاری دولت‌هایی چون آمریکا و روسیه نظری افکند و از این رهگذر افق پیش روی صلح منطقه‌ای را مورد مطالعه قرار دهد.

چارچوب مفهومی

در تحلیل کشمکش‌های بین‌دولتی و رقابت قدرت در روابط بین‌الملل نظریه‌های مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرند. مهم‌ترین این نظریه‌ها که به جنگ و بی‌ثباتی و رقابت دولت‌ها می‌پردازد، واقع‌گرایی است. نظریه‌ی موازنه‌ی قدرت، رویکرد لیبرال و مکتب کپنهاگ نیز رویکرد خاص خود را به مسائل امنیتی دارند. در اینجا باید در نظر گرفت که نظریات کلاسیک، بیش‌تر رقابت قدرت‌های بزرگ و جنگ و صلح میان آنها در سطح جهانی را مورد بررسی قرار می‌دهند و برای بی‌ثباتی و جنگ و صلح منطقه‌ای در غرب آسیا، بهره‌گیری از نظریه‌ای دیگر مفید خواهد بود که علاوه بر در نظر گرفتن عوامل سطح نظام، به زمینه‌های ملی و منطقه‌ای جنگ و صلح نیز بذل نظر کند. به همین دلیل،

در این نوشتار تلاش می‌شود از نظریه‌ی جنگ و صلح منطقه‌ای بنجامین میلر^۱ بهره گرفته شود. باید گفت رویکردهای واقع‌گرا و لیبرال به جنگ به‌طور کلی و به جنگ منطقه‌ای به‌طور خاص، مشکل مشترکی دارند که عبارت است از ضعف و نارسایی ناشی از نادیده گرفتن متن سیاسی این جنگ‌ها و به شکل مشخص مسائل بنیادینی چون موضوعات مرتبط با ملی‌گرایی، سرزمین و مرزها که این جنگ‌های منطقه‌ای بر سر آنها در می‌گیرند. افزون بر این، با توجه به این‌که در دوره‌ی پس از جنگ سرد، بسیاری از جنگ‌ها به نحو مستقیم قابل انتساب به رقابت قدرت‌های بزرگ نیستند، ضرورت طرح‌ریزی نظریه‌ای برای جنگ‌های منطقه‌ای خودنمایی می‌کند.

پروراندن نظریه‌ی جنگ و صلح منطقه‌ای مستلزم پاسخ به دو سؤال است: اول این‌که علل اساسی جنگ و صلح منطقه‌ای کدام هستند؟ دوم این‌که آیا این علل در سطح جهانی/ نظام‌محور قرار می‌گیرند یا در سطح منطقه‌ای/ داخلی می‌باشند؟ در پاسخ باید پیوندی میان عوامل جهانی/ نظام‌محور و تأثیرات منطقه‌ای/ داخلی برقرار کرد و انواع مختلف جنگ و صلح منطقه‌ای متأثر از ترکیب این عوامل را از هم تمیز داد. منطبق نهفته در پس این پیوند آن است که انواع مختلف عوامل علی (جهانی یا منطقه‌ای)، انواع مختلفی از نتایج منطقه‌ای به بار می‌آورند که شامل جنگ گرم یا آتشین^۲، صلح گرم^۳، جنگ سرد^۴ و صلح سرد^۵ می‌شوند. نظریه‌ی جنگ و صلح منطقه‌ای گزاره‌هایی دارد که برخی از آنها بدین قرار هستند: عوامل منطقه‌ای/ داخلی، نتایج گرم به بار می‌آورند و عوامل جهانی موجب آثار سرد به‌شمار می‌روند. با وجود آن‌که بی‌تردید جهت‌گیری‌ها و خط‌مشی‌های قدرت‌های بزرگ، بر جنگ و صلح منطقه‌ای اثر گذارند، دامنه‌ی نفوذ قدرت‌های بزرگ را باید محدود به نیمی از نتایج منطقه‌ای یعنی جنگ سرد و صلح سرد دانست. نیمی دیگر از این نتایج که جنگ گرم و صلح گرم نامیده می‌شوند، بیش‌تر تحت تأثیر بازیگران منطقه‌ای و

۱ - Benjamin Miller

۲ - Hot War

۳ - Warm Peace

۴ - Cold War

۵ - Cold Peace

ساختارهای داخلی آنها واقع می‌شوند و انگیزه‌ها و منافع بازیگران منطقه‌ای است که نتایج جنگ گرم و صلح گرم را به بار می‌آورند و قدرت‌های بزرگ خارج از منطقه نمی‌توانند قدرت‌های منطقه‌ای را به صلح گرم یا جنگ گرم وادار کنند.

جنگ سرد و صلح سرد در میانه‌ی طیفی قرار دارند که دو طرف آن جنگ گرم و صلح گرم قرار دارند. در وضعیت جنگ سرد، خشونت‌ی جاری در روابط دولت‌ها وجود ندارد، اگرچه در هر زمان امکان در گرفتن جنگ وجود دارد. در جنگ گرم، اطراف اختلاف برای حل منازعه، متوسل به زور می‌شوند. صلح سرد وضعیتی است که در آن با وجود آن‌که منازعه تخفیف یافته است، ولی حل نشده و با وجود آن‌که خطر جنگ کاهش یافته است، احتمال بروزش وجود دارد و این احتمال در رفتار بازیگران در نظر گرفته می‌شود. در صلح گرم بسیار بعید است که طرف‌ها قطع‌نظر از شدت اختلافات‌شان، متوسل به زور شوند. هرچه نیروهای تجدیدنظرطلب و ملی‌گرا قدرتمندتر و سطح انسجام دولت پایین‌تر باشد، احتمال جنگ منطقه‌ای فزون‌تر می‌گردد. دو محصول مهم بی‌توازن‌ی دولت با ملت، یعنی تجدیدنظرطلبی ملی‌گرا و دولت‌های نامنسجم، تأثیرات بی‌ثبات ساز یکدیگر را تقویت می‌کنند. هنگامی که دولتی تجدیدنظرطلب، تحت هدایت ایدئولوژی‌های الحاق یا ملی‌گرایی باشد یا از چنین ایدئولوژی‌هایی برای منافع خود بهره‌گیرد و همسایه‌ی آن دولتی فاقد انسجام و یکپارچگی باشد، این دولت به‌واسطه‌ی جذابیت دولت اول برای عناصر داخلی ناراضی و مداخله‌ی فرامرزی بیش‌تر ضعیف می‌شود. بی‌توازن‌ی دولت با ملت، علت مهم جنگ‌های منطقه‌ای است که برخی مناطق را نسبت به مناطق دیگر جنگ‌پرورتر می‌سازد و معمای امنیتی و رقابت قدرت را در منطقه تشدید می‌کند. با این حال، متغیر مهم دیگری در تعیین نتایج نزاع منطقه‌ای؛ حتی وقتی بی‌توازن‌ی دولت با ملت و میزان گرایش به جنگ ثابت باشد، وجود دارد. این متغیر دخالت و درگیر شدن قدرت‌های بزرگ است. درگیری قدرت بزرگ می‌تواند سطح و شدت نزاع منطقه‌ای را زیر نفوذ و تأثیر گیرد. بنابراین، نظریه‌ی جنگ منطقه‌ای با در نظر گرفتن سطوح مختلف تحلیل می‌تواند، نتایج نزاع را بهتر پیش‌بینی نماید. (Miller, 2007: 11-20)

درگیر شدن قدرت بزرگ در معادلات منطقه‌ای به چهار شیوه (رقابت^۱، همکاری^۲، قطع درگیری^۳ و هژمونی^۴) صورت می‌پذیرد. این عوامل در ترکیبات مختلف نتایج شامل: جنگ آتشین، جنگ سرد، صلح سرد و صلح گرم سطح بالا را ایجاد می‌کنند. فرض بر آن است که صرف‌نظر از نوع درگیر شدن قدرت بزرگ، اگر مرزهای ملی و سیاسی، متجانس و دولت‌ها قوی باشند، فرصت گسترده‌ای برای ایجاد صلح متعارف یا گرم وجود خواهد داشت. در مقابل هنگامی که مرزهای ملی و سیاسی متجانس نیستند، شکل درگیری و مداخله‌ی قدرت بزرگ است که نتیجه را تعیین می‌نماید. به شکل مشخص هژمونی یا همکاری قدرت بزرگ، موجد صلح سرد است، در حالی که رقابت یا قطع درگیری و ارتباط به جنگ گرم یا سرد منجر می‌شود. به‌ویژه وقتی بی‌توازی دولت با ملت با رقابت یا برخی مواقع قطع ارتباط قدرت بزرگ همراه شود، شرایط برای جنگ سرد یا گرم و آتشین، محقق می‌شود. بنابراین، هیچ‌یک از متغیرها به تنهایی، توضیح‌دهنده‌ی الگوی منازعه نیست، بلکه با در نظر گرفتن همزمان تأثیر این عوامل، تصویر بهتری حاصل می‌گردد. بر مبنای تمایز دولت ضعیف از دولت قدرتمند، الگوهایی به شرح زیر نمودار می‌شوند:

- (۱) **دولت‌های قدرتمند که از نظر ملی متجانس هستند:** این دسته دولت‌ها طرفدار وضع موجود محسوب می‌شوند و مناطق متشکل از این‌گونه دولت‌ها به حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات، گرایش دارد؛
- (۲) **دولت‌های ضعیف که به لحاظ ملی متجانس هستند،** دولت‌هایی می‌باشند که مرز محور و حصارگذار به شمار می‌روند. مناطق دارای این دولت‌ها، درگیر جنگ‌های ارضی و مرزی هستند؛
- (۳) **مناطق بی‌ثبات:** مناطقی هستند که برخی از دولت‌های آن ضعیف و نامتجانس باشند. این‌گونه دولت‌ها؛ ورشکسته و دستخوش جنگ داخلی می‌شوند و زمینه‌ی مداخله سرزمینی همسایگان را مهیا می‌سازند؛

-
- ۱ - Competition
 - ۲ - Cooperation
 - ۳ - Disengagement
 - ۴ - Hegemony

۴) دولت‌های قدرتمند که از نظر ملی ناسازگار و نامتجانس باشند؛ تجدیدنظر طلب می‌شوند و منازعات مسلحانه‌ای را بر زمینه‌های ملی گرایانه به راه می‌اندازند. (Ibid: 372-373)

گروه‌های اسلام‌گرای غیردولتی و بسترهای «جنگ گرم»

بی‌ثباتی‌های جاری در غرب آسیا و جنگ داخلی در پاره‌ای از کشورهای منطقه و تنش بین دولت‌های منطقه، ناشی از بسترهای منطقه‌ای است. به عبارت دیگر، وجود این بسترهای داخلی و منطقه‌ای، سبب جنگ گرم و تلاطمات خونین را به وجود آورده و زمینه‌ی دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای را نیز مهیا ساخته است. بنابراین، باید بسترهای منطقه‌ای خونریزی در غرب آسیا را بازشناخت. افزون بر این، در تحلیل معادلات قدرت در غرب آسیا و در تخمین روندهای دگرگونی در این منطقه‌ی پر التهاب، باید از صرف بررسی هدف و کنش بازیگران دولتی فراتر رفت و به ارزیابی نفوذ و دامنه‌ی فعالیت گروه‌های غیردولتی و سازمان‌های مستقل یا نیمه‌مستقل از دولت پرداخت. البته نفوذ و رسوخ بازیگران غیردولتی در غرب آسیا که بیش‌تر کشورهای آن غیردموکراتیک محسوب می‌شوند، با اهمیت یافتن فزاینده و گیتی‌گستر بازیگران غیردولتی در اثر گسترش دموکراسی در جهان و یا زیر تأثیر امواج جهانی شدن متفاوت است. در منطقه‌ی غرب آسیا مهم‌ترین سنخ بازیگران غیردولتی که عبارت است از گروه‌ها و جنبش‌های اسلامی، در بطن و متن استبداد سیاسی داخلی و استعمار خارجی نضج یافتند. آنچه اهمیت دارد نقش‌آفرینی این گروه‌ها در کنار بازیگران دولتی و پیوندی است که میان اهداف حکومت‌های رقیب و بازیگران ذی‌نفع فرامنطقه‌ای در غرب آسیا با حیات و عمل جنبش‌ها و سازمان‌های اسلامی برقرار می‌شود و نگرش‌های تاکتیکی متغیر یا رویکردهای راهبردی ثابت به این سازمان‌ها و جنبش‌ها از جانب دولت‌های رقیب در منطقه است. از این حیث، مناسب است بین گروه‌های اسلامی بر مبنای ایدئولوژیک یا پرگماتیک بودن و درجه‌ی تحول‌خواه بودن اهداف آنها و نیز ارتباطشان با بازیگران دولتی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تمایزگذاری شود. یکی از تمایزات روشن در این زمینه بین گروه‌های شیعه و سنی وجود دارد. گروه‌های شیعه و سنی از منظر نگاه به قدرت‌های فرامنطقه‌ای، حکومت‌های غیردموکراتیک عرب و بازیگران محوری در منطقه مانند ایران تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند و بنابراین، در مقاطع بحرانی و در بزنگاه‌های تاریخی مورد توجه و بهره‌برداری دولت‌های رقیب و دشمن قرار

می‌گیرند. در این مجال، ضمن مروری کوتاه بر زمینه‌ی شکل‌گیری و فعالیت گروه‌های اسلامی و اشاره‌ای به تفاوت گروه‌های مختلف اسلامی، به جایگاه این گروه‌ها در رقابت و موازنه‌ی قدرت در غرب آسیا در فضای متلاطم منطقه و نگرش بازیگران فرامنطقه‌ای به گروه‌های مزبور و احتمال حمایت مقطعی این کشور از برخی گروه‌ها به‌منظور مدیریت فضای سیاسی و امنیتی غرب آسیا، نظری افکند.

به لحاظ تاریخی، یکی از دلایل قدرتمند شدن جنبش‌های اسلامی و ایجاد موجی از تحرک در کشورهای اسلامی، جستجوی یک فرهنگ اصیل بومی است که بتواند نوعی حس غرور، عزت نفس و ارزش‌محوری دینی ایجاد کند. «ایدئولوژی‌های عمدتاً سکولار (چه هوادار سرمایه‌داری و چه هوادار سوسیالیسم) که نخبگان حاکم و طبقات متوسط و پایین عرضه نمی‌کرد و فقط احساس تحقیر فرهنگی و فناورانه را در آنها به وجود می‌آورد و آنها از نابودی تدریجی ارزش‌های اخلاقی مورد ستایش خود احساس خطر می‌کردند. (دفرنزو، ۱۳۷۹: ۹۷) بیش‌تر نظریه‌پردازان تلاش مسلمانان برای بازگشت به هویت اسلام راستین و مهم‌تر از همه بیداری اسلامی و خیزش‌های جدید در جوامع اسلامی را بیانگر نوعی خودآگاهی تمدنی و به چالش کشیده شدن فرهنگ غرب می‌دانند. در واقع، آنچه موجب شد خدش‌های جدی بر تحلیل‌های عام‌نگر نظریه‌پردازان جهانی شدن وارد شود، حضور فعال طیفی گسترده از نیروهای اسلام‌گرا بود که در صدد ارائه‌ی نوعی تفکر و هویت منحصر به فرد از متن نهادهای فکری، فرهنگی و تمدنی اسلام بودند. از این‌رو، مفاهیمی نظیر اصول‌گرایی اسلامی، اسلام سیاسی، سنت‌گرایی اسلامی، جهاد اسلامی، ... به نحوه‌ی گسترده در ادبیات سیاسی به کار گرفته شد تا از طریق این مفاهیم، ادراکات و نگرش‌هایی درباره‌ی هویت اسلام‌گرایان شکل گیرد. (نظری و قنبری، ۱۳۹۲)

از طرف دیگر، گروه‌های مختلف اسلامی از نیروهای قدرتمند بیکار در غرب آسیا علیه استبداد و استعمار بوده‌اند. آنچه به‌عنوان تفاوت گروه‌های سنی و شیعه در عملیات مسلحانه‌ی آنها وجود دارد، حائز اهمیت است. گروه‌های سنی که بر مبنای ایدئولوژیک و فاقد حمایت دولتی فعالیت می‌کنند، در برخورداری از حمایت نهادها و سازمان‌های دولتی و نوع نگرش ایدئولوژیک، از گروه‌های شیعه متمایز می‌شوند. این تمایز با انقلاب اسلامی ایران روشن‌تر شد. جهادگری شیعه

در دوران پس از انقلاب ایران از پوشش دیپلماتیک برخوردار بوده است که این ویژگی اقدامات مخفی و تسهیل جهاد مسلحانه را میسر ساخته، در حالی که جهادگری سنی، الگویی از تشکیل و عمل غیردولتی را دارد که بیش‌تر در مساجد قابل ردیابی است. (Lynch III, 2008:44) تفاوت جهادگری شیعی با اقدامات مسلحانه‌ی گروه‌های سنی از حیث چالش‌هایی که ایران با آمریکا دارد نیز واجد علت‌های مهمی است. ویژگی غیرتولوژیک و تحت حمایت دولت بودن جهادگری شیعه در مقایسه با ماهیت ایدئولوژیک تروریسم سنی، به معنای موردی بودن عملیات و پیکار گروه‌های شیعی و نه تبدیل شدن آن به موجی از دل جوامع اسلامی است. ایران با اتکا به حزب‌الله و البته دیگر گروه‌های جهادی، اقدامات مسلحانه‌ی آنها را هدایت می‌کند تا منافع اولویت‌دار سیاست خارجی خود را مورد پاسداشت قرار دهد. به گفته‌ی لینچ از مؤسسه‌ی بروکینگز که چندین مأموریت نظامی در غرب آسیا را در سال‌های گذشته به انجام رسانده است، اقدامات هدفمند علیه مقامات آسیب‌پذیر خارجی از قبیل تجار، تحصیل کرده‌ها و دیپلمات‌ها، در الگوی هدفمند اقدام مسلحانه‌ی دولتی و شیعی ایران نمود دارد که با ترور عمومی و فراگیر سنی سلفی - تکفیری تفاوت دارد. اقدامات شبه‌نظامی ایران علیه آمریکا و متحدان آن در تلافی اقدامی نظامی علیه برنامه‌ی هسته‌ای تهران، نقطه‌ی آسیب و ضعف ژرفی در مقابله‌ی واشنگتن با جهادگری اسلامی خواهد بود و بنابراین، لازم است قبل از اندیشیدن جدی به اقدام نظامی علیه ایران، ابعاد توانمندی ایران در زمینه‌ی اقدامات علیه آمریکا از جمله به‌صورت همکاری اطلاعاتی نزدیک‌تر واشنگتن با متحدین ارزیابی شود. بدین ترتیب، کاهش خطرپذیری از طریق احتیاط و سنجش بدترین نتایج ممکن اقدام نظامی و نیز اقدامات اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی با همکاری شرکای بین‌المللی، شرط لازم برای ورود به مرحله‌ی برخورد فیزیکی با ایران است. (Ibid:65)

نگاه و برداشت غرب در قبال گروه‌های سنی و شیعه، یکی دیگر از تفاوت‌های این دو دسته از جنبش‌های تحول‌خواه را آشکار می‌سازد. سقوط صدام در سال ۲۰۰۳، تغییری ژرف در موازنه‌ی قدرت شیعه و سنی در عراق بود که آثارش در کل منطقه از لبنان تا پاکستان برجای ماند. برای اولین بار در تاریخ یک کشور عربی زیر کنترل شیعیان درآمد و موقعیت بازیگران منطقه‌ای در پرتو تحولات عراق تحت تأثیر قرار گرفت. ایران که از زمان انقلاب اسلامی در بسیج شیعیان و بازتاب

هویت آنها و تعیین دستور کار شیعه نقش محوری داشته و با پشتیبانی از گروه‌های شیعه مانند حزب الدعوة در عراق، حزب‌الله و جنبش امل در لبنان و حزب وحدت در افغانستان، در جهت احیای گروه‌های شیعه فعالیت کرده است، در حوادث عراق مورد توجه قرار گرفت. یک دیدگاه آن است که در حالی که نقش ایران در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در حمایت از گروه‌های شیعه و همکاری با دمشق، معطوف به جهت‌گیری‌های ضدآمریکایی بود و در عین حال، نگرانی و دشمنی حکومت‌های سنی عرب مانند عربستان سعودی را برانگیخت، در سال‌های بعد و با به میان آمدن القاعده و آمریکاستیزی آن کمرنگ شد. (Nasr, 2004: 36) به عبارت دیگر، در حالی که غرب در دهه‌های یادشده به دلیل حساسیتی که در قبال ایران و گروه‌های شیعه مورد حمایت تهران داشت، در قبال گروه‌های سنی و حامیان منطقه‌ای آنها سکوت می‌کرد و نظامی‌گری شیعه را مترادف با تروریسم، گروگان‌گیری، انقلاب، بمب‌گذاری انتحاری و اقدامات ضدآمریکایی می‌دید، درون‌مایه‌ی ایدئولوژیک جنبش‌های شیعه به تدریج کاهش یافت و از طرف جنبش‌های سنی جایگزین گردید. ظهور نظامی‌گری سنی نیز تا حدودی واکنشی به انقلاب ایران و گروه‌های تحت حمایت آن بود. تغییرات عراق البته تداوم رقابت شیعیان و سنی‌ها در سال‌های گذشته و در سراسر منطقه بود؛ رقابتی که ریشه‌های عمیق داشته و جلوه‌های آن در حمله به شیعیان در افغانستان و پاکستان بارها مشاهده شد. با بالا گرفتن تب نظامی‌گری سنی و وهابی‌گری که ماهیتی خشن، ایدئولوژیک و ضدآمریکایی دارد، می‌توان گفت نظامی‌گری سنی و نه انقلابی‌گری شیعی بزرگ‌ترین خطر برای ایالات متحده به‌شمار می‌رود. حداقل در سال‌های ابتدایی هزاره‌ی سوم این نظرگاه هم مطرح بود که ایران و عراق شیعی بیش از همسایگان خود (بجز ترکیه) آمادگی حرکت در مسیر رشد اقتصادی و دموکراسی را دارند. (Ibid: 38) البته نظرگاه دیگری هم وجود دارد که معتقد است در جریان تحولات جدید موسوم به بهار عربی، بار دیگر غرب گروه‌های سنی را به جنبش‌های شیعه ترجیح می‌دهد.

تمایز گروه‌های سنی و شیعه و تقابل آنها می‌تواند نقاط مشترک و اهداف یکسان آنها را تحت‌الشعاع قرار دهد و بذر اختلاف در منطقه بپراکند. از این منظر، مداخلات غرب و دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای، چارچوبی آماده می‌کند. در این روند رویکردهای اغلب کشورهای غرب آسیا در تداوم بخشیدن به تمایز شیعی و سنی که در نگاه کشورهای چینی چون اردن و عربستان دیده

می‌شود، رویکردی کوتاه‌نظرانه است که برای منافع کوتاه‌مدت تعقیب می‌شود و فشاری را ایجاد می‌کند که ممکن است کنترل آن محال باشد. تحرکات موجود می‌تواند جهت‌گیری‌های عمومی سنی‌ها را علیه شیعیان منفی‌تر از گذشته کند و به نوبه‌ی خود واکنش شیعیان منطقه را در کشورهایمانند عراق برانگیزد. چنان‌چه احساسات و مواضع توده‌ها و گروه‌های شیعی و سنی علیه یکدیگر مهار نگردد، کاملاً محتمل است که کشمکش‌های جدید فرقه‌ای در غرب آسیا و در نقاطی از قبیل خلیج فارس، عراق و لبنان درگیرد و شبکه‌هایی چون القاعده در آنها درگیر شوند. (Ze'evi, 2007)

نمونه‌ی ایفای نقش جدی گروه‌های شیعه در تحولات جدید و دخالت آنها در مناسبات قدرت بازیگران دولتی، گروه حزب‌الله لبنان است. در چند سال اخیر یکی از جوانب حائز اهمیت تحولات در سوریه، جایگاه حزب‌الله لبنان و واکنش آن به بی‌ثباتی‌های سوریه بوده است. این دیدگاه در غرب و بین کشورهای منطقه وجود دارد که حامیان عمده‌ی حزب‌الله، ایران و سوریه هستند و این دو کشور در کنار سایر زمینه‌ها، بر مبنای کمک به پیش‌برد اهداف حزب‌الله لبنان با یکدیگر همکاری داشته‌اند. از این منظر، سقوط حکومت بشار اسد واجد پیامدهایی منفی برای حزب‌الله و ایران تلقی می‌شود. با توجه به پیچیدگی‌های اوضاع سوریه، حزب‌الله لبنان ضمن حمایت از دولت اسد و برنامه‌ی اصلاحات سیاسی، از دخالت نظامی خودداری کرده است. احتیاط و تدبیر گروه حزب‌الله در پرهیز از درگیر شدن در بحران سوریه را باید به اهداف دوگانه‌ی آن نسبت داد. این گروه از یک طرف مقاومت در برابر اسرائیل و غرب را در دستور کار دارد و از طرف دیگر، از سال ۲۰۰۵ به‌عنوان جنبشی سیاسی در لبنان مطرح گردیده و با ورود به پارلمان این کشور، توانسته اعتبار سیاسی را در کنار کارکرد شبه‌نظامی به‌دست آورد. (Yacoubian, 2011) رقابت با گروه‌های داخلی لبنان از جمله ائتلاف ۱۴ مارس، حزب‌الله را از ورود به کشمکش‌های سوریه باز داشته است. اگر به حزب‌الله اتهام دخالت در سوریه زده شود، امکان بروز درگیری در لبنان بین شیعیان و سنی‌ها و در واقع بین مخالفان و موافقان اسد وجود دارد؛ وضعیتی که تاکنون نیز مواردی از آن رخ داده است. بی‌ثباتی در لبنان در آستانه‌ی انتخابات این کشور که در سال ۲۰۱۳ برگزار می‌گردد، به سود حزب‌الله نیست. (Ibid) گروه‌بندی‌های مذهبی در لبنان از حیث سیاسی اهمیت دارد. بنا بر آمارها مسلمانان سنی ۲۵ درصد جمعیت لبنان، مارونی‌ها، ۱۵ درصد، دیگر مسیحیان

۱۰ درصد، دروزی‌ها ۵ درصد و شیعیان ۴۵ درصد از جمعیت ۵ میلیونی لبنان را تشکیل می‌دهند. (Miller, 2007:167) بازیگران خارجی از طیف‌های مختلف سیاسی و مذهبی در لبنان حمایت می‌کنند. گرچه حزب‌الله در سال‌های اخیر توانسته جایگاه خود را در داخل لبنان حتی بین غیرمسلمانان بهبود بخشد، ولی افق دگرگونی در سوریه می‌تواند نقش این گروه را تحت تأثیر قرار دهد. به‌ویژه چنان‌چه تغییر رژیم در سوریه به قدرت‌یابی گروه‌ها و شخصیت‌های سنی منجر گردد، احتمال گسترش انتقام‌گیری از رویکردهای مقامات سابق به بیرون از مرزهای سوریه جدی است. در این مورد مخالفان حکومت اسد پیش از قدرت‌یابی موضع گرفته‌اند. از جمله برهان غلیون در پاییز ۲۰۱۱ تأکید کرد که چنان‌چه مخالفان اسد به قدرت برسند، از ایران و حزب‌الله فاصله می‌گیرند و در عوض به اتحادیه‌ی عرب و شورای همکاری خلیج فارس نزدیک می‌شوند. به گفته‌ی وی در آینده، روابط ویژه و ائتلاف راهبردی سوریه با ایران نیز گسسته خواهد شد. (The Wall Street Journal, 2011)

از طرف دیگر، تلاش‌هایی صورت گرفته تا حزب‌الله در تحولات سوریه برجسته شود. نگرانی رژیم صهیونیستی از موقعیت حزب‌الله و تبلیغاتی که در مورد امکان دسترسی حزب‌الله به سلاح‌های شیمیایی سوریه و یا انتقال موشک‌های حزب‌الله از سوریه به لبنان صورت گرفته را باید در این چارچوب نگریند. این جنبه از تبلیغات و موضع‌گیری‌ها در چند سال گذشته با توجه به اعتراضات متقابل سوریه معنادار می‌شود. در واقع، توجه به حزب‌الله در برابر موارد قاچاق اسلحه از مرزهای لبنان برای مخالفان اسد و رخنه‌ی القاعده به سوریه از مرزهای لبنان که مورد اعتراض دولت سوریه و برخی مقامات لبنان واقع گردید، برجستگی یافته است. (Dakroub, 2012)

بی‌ثباتی دولت‌های ضعیف و ظهور داعش

بازیگر جدید غیردولتی ضدشیعی که در بطن نابسامانی‌های منطقه متولد شد و مورد استفاده‌ی بازیگران رقیب و دشمن قرار گرفت، داعش است. این بازیگر غیردولتی، نگاه بازیگران دولتی به ثبات و امنیت منطقه را تحت تأثیر قرار داده است و بنابراین، ظهور آن، نقطه‌ی عطفی در شکل‌دهی به مقوله‌ی امنیت و ثبات بین‌دولتی در غرب آسیا تلقی می‌گردد. مسیر پرتلاطم دولت اسلامی عراق و شام (و پس از آن خلافت اسلامی) تجلی شکافی راهبردی، فرهنگی و شخصی درون اجتماع

سلفی - تکفیری است. آنچه امروز به‌عنوان خلافت اسلامی شناخته می‌شود، در سال ۲۰۰۳ و تحت رهبری ابومصعب الزرقاوی پدیدار شد. این گروه در ۲۰۰۴ رسماً به القاعده پیوست و نام دولت اسلامی عراق را در پی مرگ زرقاوی در ۲۰۰۶ برگزید. این گروه در زمان زرقاوی خود را از دیگر وابستگان القاعده به‌واسطه‌ی جنگ به اصطلاح فرقه‌ای با جامعه شیعیان عراق و بهره‌گیری از روش‌های بیرحمانه در مقابله با مخالفان خود در مناطق تحت تصرف، از جمله حملات انتحاری و کشتار از طریق سر بریدن، متمایز ساخت. (www.ctc.usma.edu, 2014) گروه یادشده در زمان جانشینان زرقاوی در پی تحمیل اقتدار خود بر نواحی سنی و عقب‌راندن رقبای شورشی و قبیله‌ای بدون در جریان گذاشتن اسامه بن لادن رهبر آن زمان القاعده برآمد. از آن زمان به این گروه از طرف حامیان و اعضایش، دولت یا خلافت اطلاق می‌شود که البته از طرف رقبای آنها به استهزا گرفته می‌شود. «دولت اسلامی» در تشکیل جبهه‌ی النصره که یک گروه نزدیک به القاعده بود، در اواخر ۲۰۱۱ مؤثر افتاد، ولی پیوندهای بین جبهه‌ی النصره و «دولت اسلامی» در اثر کشمکش در سطح رهبری که نیروهای آنها را ناگزیر به انتخاب یکی از آنها نمود، گسسته شد. رهبر دولت اسلامی (ابوبکر البغدادی) در آوریل ۲۰۱۳ اعلام کرد که جبهه‌ی النصره را تحت سیطره خواهد گرفت و از این پس جناح‌های سوری و عراقی دولت اسلامی به‌عنوان دولت اسلامی عراق و شام شناخته خواهند شد. سرکرده‌ی جبهه‌ی النصره (ابومحمد الجولانی) با تغییر نام، مخالفت و استقلال جبهه را از دولت اسلامی اعلام کرد. وی بیان کرد که اولویت باید کارکرد داشتن به مثابه یک دولت و نه اعلام یک‌جانبه‌ی دولت باشد و تأسیس نهایی دولت اسلامی در سوریه تنها باید از طریق همکاری با دیگر گروه‌های معارض و شخصیت‌های مخالف اسد باشد. جولانی در تقابل گسترده‌ی سلفی - تکفیری با دولت اسلامی در واقع راهبرد رهبر القاعده (ایمن الظواهری) را پذیرفت که با راهبرد دولت اسلامی تقابل و تباین حاد دارد. با تعهدی که جولانی برای وفاداری به الظواهری داد، رهبر القاعده، جبهه‌ی النصره را به‌عنوان یکی از شاخه‌های القاعده تأیید کرد. در هفته‌های بعد تلاش‌های الظواهری برای میانجی‌گری بین البغدادی و الجولانی شکست خورد. جدایی این دو گروه رسمیت یافت و القاعده دولت اسلامی را از خود طرد کرد.

(azelin.files.wordpress.com, 2014)

«دولت اسلامی» تا پایان سال ۲۰۱۳، یکی از قدرتمندترین گروه‌ها در مناطق تحت تسلط شورشیان شده بود و احترام، ترس یا خصومت دیگر گروه‌های ضدحکومت سوریه را برانگیخته بود. توان رزمی، طرح‌ریزی، سازماندهی و تأمین مالی دولت اسلامی اجازه‌ی رشد و نفوذ این گروه را می‌داد و به‌ویژه جنگجویان کارکشته‌ی غیرسوری و پایگاه‌های این گروه در عراق به پیشروی آن در سوریه کمک می‌کردند. رفتارهایی که در عراق در سال‌های قبل نمود داشت، مانند اعدام مخالفان و رقبا و سرکوب سنگین مخالفان به قصد تحمیل اقتدار سیاسی و اجرای تفسیر خشن از شریعت در مناطقی از سوریه که نیروهای دولتی به عقب‌رانده شده بودند، به نمایش درآمد. در شهرهای عمده‌ی مثل حلب بحث بر سر ظهور داعش در میان شبه‌نظامیان شورشی و فعالان سیاسی بالا گرفت. مسأله این بود که چگونه می‌توان از مزایای کوتاه‌مدت و تاکتیکی همکاری با داعش بهره‌مند شد، در حالی که این گروه در پی توسعه‌ی نفوذ خود به زیان دیگر گروه‌هاست و به نحوی عمل می‌کند که ادعای دولت دمشق در مورد بی‌رحم و افراطی بودن معاندان و برخورداری آنها از حمایت خارجی را در عمل تأیید می‌کند؟ گرایش‌های خودکامانه و ایدئولوژی افراطی داعش مایه‌ی نگرانی بود، ولی داعش در غیاب نیرویی که بتواند با نفوذ آن مقابله کند، به نیروی نظامی مسلط در مناطق تحت سیطره‌ی شورشیان مانند حلب و دیگر شهرهایی که از کنترل دمشق خارج شد، گردید. (Ibid)

به موازات رشد نفوذ و بازیگری داعش، درک مسیر تحولات در عراق و سوریه و سرنوشت آتی داعش، مستلزم توجه به جایگاه، مواضع و کنش‌های بازیگران بیرونی می‌شود. از این منظر، ظهور داعش و خطر عامی که برای منطقه ایجاد می‌کند، می‌تواند فرصت‌هایی را برای ایران از حیث مقابله با ائتلاف‌های منطقه‌ای علیه تهران به‌وجود آورد. در ماه‌های گذشته حمایت دستگاه‌های اطلاعاتی ترکیه و عربستان سعودی از گروه داعش در کنار پشتیبانی مالی و نظامی از این گروه، در گسترش دامنه‌ی فعالیت داعش در عراق و سوریه مؤثر بوده است. گفته می‌شود که حتی اشغال کنسولگری ترکیه در موصل توسط داعش، اقدامی فریب‌آمیز بود که به قصد سرپوش نهادن بر پشتیبانی آنکارا از داعش صورت گرفت. کنسولگری ترکیه اطاق فرماندهی مرکزی داعش در موصل بود و در واقع، داعش از کارکنان این کنسولگری محافظت نمود. این افراد بودند که برای داعش موشک و سلاح‌های سنگین ارسال می‌کردند. گزارش‌های مربوط به ارسال سلاح‌های شیمیایی به جبهه‌ی النصره در سوریه از

طرف ترکیه و به واسطه‌ی بازار سیاه بلغارستان را نیز باید به موارد فوق افزود. عربستان سعودی نیز که از تمامی امکانات مالی، نظامی و تبلیغاتی علیه دولت عراق بهره می‌گیرد، در تقویت داعش نقش داشته است. رسانه‌های مورد حمایت عربستان و نیز برخی رسانه‌های ترکیه در گسترش جنگ روانی و القای پیشروی داعش به منزله‌ی انقلابی عمومی و مورد حمایت قبائل عرب فعال بوده‌اند. برای مثال، در تابستان گذشته تبلیغ می‌کردند که تلعفر که شهری راهبردی با جمعیت ۲۰۰ هزار نفر بین موصل و سوریه است و ۴۵ درصد از جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، به دست داعش افتاده است و در این مسیر، حمایت مردمی سبب تسهیل فعالیت گروه داعش شده است. محور این تبلیغات مرتبط کردن فعالیت داعش با رقابت‌های شیعه و سنی در عراق و بدین ترتیب، زمینه‌سازی برای استمرار بخشیدن به کمک‌های غیررسمی به این گروه به‌منظور پیروزی در جنگ‌های فرقه‌ای است.

(Gergrs,2014: 340)

تحولات پیچیده‌ی سوریه نیز بازیگری قدرت‌های مختلف را تحت تأثیر قرار می‌دهد و با توجه به جولان داعش و برخورد قدرت‌ها با این گروه، فعالیت سایر گروه‌های تروریستی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. شاید غرب که از احتمال عملکرد روسیه و ایران در تقویت حکومت دمشق در پرتو تضعیف داعش نگران است، بیش از گذشته به حمایت مادی و معنوی از شورشیان غیرسلفی و غیرتکفیری مخالف حکومت بشار اسد روی آورد. از دید مخالفان حکومت‌های مرکزی در سوریه و عراق، بازیگرانی چون قطر، عربستان، ترکیه و آمریکا باید در حمایت از مخالفان غیرسلفی بشار اسد، و به‌منظور تضعیف داعش کمک‌های نظامی و مالی خود را افزایش دهند و در عین حال، به نگاه روسیه و ایران به پیامدهای تضعیف داعش حساس باشند. با این حال، حامیان خارجی مخالفان اسد باید از روسیه و ایران بخواهند که اگر در مقابله با جریانات سلفی ثابت قدم‌اند، امکانات همکاری با جریان اصلی مخالف اسد را به‌منظور پس‌زدن خطر مشترک و اضطراری سلفیان داعش را در نظر بگیرند و از تقویت جریان اصلی مخالفان حکومت دمشق علیه دولت اسلامی، ابراز نارضایتی نکنند. در صورت موافقت حکومت سوریه و حامیان خارجی آن از چنین طرحی، مخالفان باید تضمین کنند که حتی با گروهی چون جبهه‌ی النصره علیه دولت اسلامی (داعش) همکاری نکنند. غرب و حامیان منطقه‌ای نیروهای مخالف می‌توانند برای این هدف اعمال فشار کنند. (International Crisis Group,2014)

عبارات اخیر نشان می‌دهد که حداقل در سطح رسمی، امکان مشروعی برای غرب در حمایت از داعش حتی به صورت تاکتیکی وجود ندارد و به‌رغم انگیزه‌های اولیه‌ی مجال‌دهی به جولان این گروه، غرب از جمله ایالات متحده نمی‌تواند فعالیت تروریست‌های داعشی را با هدف تضعیف ایران، روسیه و اسد مورد حمایت رسمی قرار دهد. نامشروع شدن پشتیبانی از داعش، حامیان منطقه‌ای تکفیری‌های داعش از قبیل ترکیه، عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی را نیز در موضعی دشوار قرار داده است، مانند وضعیتی که در سال ۲۰۰۱ و در جریان جنگ با طالبان برای حامی مهم منطقه‌ای طالبان (پاکستان) پیش آمد، امکان دارد تأمین‌کنندگان مادی و معنوی داعش در منطقه ناگزیر از همراهی اسمی در مبارزه با این گروه شوند. در این صورت، بهره‌گیری تاکتیکی از تروریست‌های داعش به‌منظور تضعیف ایران برای ریاض و آنکارا دشوارتر می‌گردد. روسیه نیز که از یک سو با افراط‌گرایی در قفقاز شمالی مواجه است و از دیگر سو، بر سر اوکراین با غرب گرفتار تنش شده است، می‌تواند در مبارزه با داعش، منافع ملموسی داشته باشد. مسکو که از عملکرد غرب در مجاورت خود ناراضی است و از تحریم‌های اروپا و آمریکا صدمه دیده است، در پی کشاندن منازعه به مناطقی دورتر از مرزهای خود مانند غرب آسیاست و در این منطقه حفظ نفوذ خود را از رهگذر ایجاد ثبات و بقای حکومت بشار اسد می‌بیند. بنابراین، برای مقابله با داعش که بسیاری از آدمکشان آن از قفقاز شمالی گسیل شده‌اند، دلایل و انگیزه‌هایی ملموس دارد. در پایان یادآور می‌شود که برخی مناطق همواره مستعد نزاع و جنگ هستند و برخی از مناطق دیگر صلح را می‌پروانند. غرب آسیا از مناطق دسته‌ی اول است و تضاد ایدئولوژی حکومت‌های منطقه، در گذار بودن بسیاری از رژیم‌های استبدادی و پاتریمونیال آن، منابع انرژی و منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای، جملگی موجب دوره‌های متناوب جنگ و نزاع می‌باشند. (Miller, 2007: 131) در دوره‌ی کنونی نیز این عوامل نقش‌آفرینی پررنگ دارند و تا زمانی که گذار دولت‌های منطقه به فرجام نرسد و مادامی که کشاکش قدرت‌های فرامنطقه‌ای تداوم داشته باشد، بروز و ظهور گروه‌های غیردولتی دارای حمایت‌های غیررسمی حکومتی از قبیل داعش نیز تداوم می‌یابد.

بازی بزرگ در غرب آسیا و «جنگ سرد» قدرت‌ها

در کنار زمینه‌ها و بازیگران منطقه‌ای بحران غرب آسیا، عملکرد قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای را نیز باید در نظر گرفت. منافع و ملاحظات قدرت‌های بزرگ، سبب مواضع و کنش‌های متباین و متناقض پاره‌ای از آنها شده است؛ تا جایی که می‌توان از بازی بزرگ جدید در منطقه و حتی جنگ سرد میان بازیگران دولتی رقیب سخن راند. البته قدرت‌های فرامنطقه‌ای، خود در بروز خیزش‌های توده‌ای که به بحران‌های سال‌های اخیر منجر گشت، نقش مستقیم نداشتند. این امر اصالت جریان‌های درون منطقه‌ای را یادآور می‌شود. دیدگاه جمهوری اسلامی ایران نیز این است که آمریکا از بروز بیداری اسلامی غافلگیر شد. مقام معظم رهبری در پاسخ به پرسش‌هایی در مورد بیداری اسلامی تأکید داشته‌اند که انقلاب‌های منطقه نمی‌تواند توطئه‌ی آمریکا باشد. ایشان تأکید دارند که برای آمریکا، عناصری بهتر از بن‌علی و مبارک در منطقه وجود ندارد و بنابراین، واشنگتن مبادرت به اقدامی که سبب قیام‌های عمومی و ریختن مردم به خیابان‌ها در غرب آسیا شود، نمی‌کند. ایشان هم‌چنین راهبرد دشمن در برابر بیداری اسلامی را ایجاد اختلاف میان مسلمانان و تلاش برای مصادره‌ی انقلاب‌هایی می‌دانند که نتیجه‌ی حرکت مردم منطقه است. (<http://farsi.khamenei.ir>, 2014) این امر نشان می‌دهد که در تبیین نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در تحولات غرب آسیا، نباید مبالغه کرد و نباید زمینه‌های منطقه‌ای بی‌ثباتی‌ها و راه‌های درون منطقه‌ای برون‌رفت از بحران‌های جاری را کم اهمیت تلقی نمود.

در عین حال، روشن است که غرب در غرب آسیا، از عمل وجود گروه‌ها و جریان‌های مختلف به اصطلاح اسلامی در جهت تحکیم نفوذ خود و مقابله با رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای استفاده می‌کند. گذشته از ایران که در بعد منطقه‌ای، تقابل ملموسی با آمریکا و هم‌پیمانان آن دارد، بازیگر رقیب غرب (روسیه) نیز به موازات تحولات جدید در منطقه، نقش پررنگ‌تری در سیر حوادث یافته است. بنابراین، ضرورت دارد اشاراتی به نقش مسکو در روندهای جاری در غرب آسیا شود تا تصویری بهتر از هندسه‌ی متحول منطقه به دست آید. از میان کشورهایی که به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی شکل گرفتند، روسیه تنها کشوری است که در پی ایفای نقش مستقل و فعال در مسائل

غرب آسیاست. علاوه بر سنت‌های استقرار یافته در طی تاریخ، برخی دلایل عملگرایانه برای علاقه‌ی روسیه به غرب آسیا وجود دارند. یکی از این دلایل که اهمیت برجسته‌ای دارد، مجاورت غرب آسیا و مرزهای جنوبی روسیه است. بسیاری از سیاستمداران و محققان روسی، غرب آسیا را «نقطه‌ی آسیب‌پذیر نرم»^۱ برای منافع روسیه قلمداد می‌کنند. یکی از زمینه‌های نگاه امنیتی روسیه به مسائل غرب آسیا، اقلیت بزرگ مسلمان این کشور است. مسلمانان روسیه حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد از جمعیت آن را تشکیل می‌دهند و با توجه به نقش غرب در منطقه، حساسیت روسیه در این مورد افزایش می‌یابد. برخی از جمهوری‌های پیرامون روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، تحت نفوذ غرب به‌ویژه آمریکا قرار گرفته‌اند، گه‌گاه در تعارض راهبردی با مسکو قرار می‌گیرند و با توجه به این‌که روسیه دیگر به‌وسیله‌ی تأسیسات دفاعی پیرامونی که در دوره‌ی شوروی وجود داشت، حفاظت نمی‌شود و امکان بازسازی چنین تأسیساتی به دلیل مشکلات اقتصادی وجود ندارد، خطر مراودات گروه‌های افراطی و یا نفوذ رقبای فرامنطقه‌ای مسکو به مجاورت روسیه بیش از گذشته است. (Hunter, 2004: 424) روسیه روندهای منجر به مسلط شدن غرب بر حکومت‌ها و کشورهای منطقه، از جمله روندهای شکل گرفته پس از حوادث ۱۱ سپتامبر را تهدیدی امنیتی برای خود تلقی می‌کند و حراست از منافع خود را در مقابله با نفوذ غرب، در قالب حمایت از متحدین غرب آسیایی خود در دستور کار دارد. (Katz, 2004)

جامعه‌ی مسلمانان روسیه سریع‌تر از دیگر بخش‌های روسیه رشد می‌کند و مسکو در پی آن است تا با نزدیک شدن به کشورهای عربی، مانع جلب حمایت کشورهای عربی توسط گروه‌های جدایی‌طلب و افراطی در قفقاز شمالی گردد. در این تلاش همکاری و توسعه‌ی مناسبات روسیه با کشورهای عربی غرب آسیا، علاوه بر هدف گرفتن افزایش نفوذ بین‌المللی مسکو و حمایت از مفهوم جهان چندقطبی و ترتیبات چندجانبه، مبارزه‌ی مشترک با افراطی‌گری را دنبال کرده است. همکاری با سایر تولیدکنندگان انرژی و یافتن شرکای جدید با اهمیت اقتصادی و تجاری از دیگر انگیزه‌های حضور روسیه در غرب آسیاست.

۱ - Soft Underbelly

در تحلیل رقابت آمریکا و روسیه که البته در مورد تقابل ایالات متحده با دیگر رقبای غرب آسیا هم صدق می‌کند، نباید تصور کرد که گروه‌های رادیکال اسلامی همواره برای ایالات متحده خطرناک هستند و از طرف این دولت به منزله‌ی دشمن قلمداد می‌شوند. در مقاطع بحرانی و در دوره‌هایی که رقبا یا دشمنان دولتی ایالات متحده در منطقه‌ی غرب آسیا مجال مانور بیش‌تری می‌یابند، نگاه تاکتیکی و ابزاری واشنگتن به جنبش‌های تکفیری موضوعیت می‌یابد. نمونه‌ی چنین نگاهی را در دوره‌ی جنگ سرد و در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی سابق می‌توان ردیابی کرد. در آن دوره، ایالات متحده نقش بارزی در آموزش و تجهیز گروه‌های جهادی در افغانستان به منظور مقابله با نفوذ شوروی ایفا کرد؛ گروه‌هایی که در سال‌های بعد به دشمنان رده‌ی اول واشنگتن بدل شدند. (Bunzl, 2004:6-9)

با این حال، در سال‌های پس از جنگ سرد و از میان رفتن قطب رقیب آمریکا، اهمیت ایدئولوژی اسلامی، جنبش‌های رادیکال و دولت ایران به مثابه حامی آنها در طرح دشمن‌تراشی مادی و ایدئولوژیک ایالات متحده افزایش یافت. بدگمانی در مورد نیات ایران از جمله در برنامه‌ی هسته‌ای و هراس از سیطره‌ی اسلام شیعی بر غرب آسیا، منبع موضع و کنش مشترک آمریکا و رژیم‌های عرب در منطقه در سال‌های گذشته بوده است. (Baker and Hamilton, 2006: 25) در یک برداشت می‌توان ادعا نمود که قدرت‌های غربی با تشکیل و پروراندن گروه‌های افراطی و تجهیز نظامی آنها، سعی در آشفته کردن اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطقه دارند و این یکی از عوامل اصلی چنین خشونت‌هایی است. بی‌ثباتی‌های منطقه، حاصل فعالیت‌های استعماری است که در اختلافات قومی-مذهبی، اختلافات مرزی و تضعیف اقتدار مرکزی حکومت‌های منطقه نمودار گشته است. از این منظر، دخالت منافع استعماری را باید مؤلفه‌ی مهمی در بروز و ظهور اختلافات داخلی در کشورهای غرب آسیا دانست که به تعارض سیاسی و خشونت و گاه انقلاب انجامیده است. تضعیف اقتدار مرکزی در کشورهای منطقه تاکتیکی از جانب غرب برای تسهیل تجزیه‌ی آنها و در پی آن حضور مؤثرتر بازیگران غربی در غرب آسیاست. (نوری اصل، ۱۳۹۳)

نمونه‌ی این نگاه تاکتیکی را می‌توان در مورد واکنش غرب به نقش منطقه‌ای ایران مشاهده کرد. از زمان قطع روابط دیپلماتیک تهران و واشنگتن، برداشت از ایران در آمریکا به‌عنوان منبع بی‌ثباتی و افراطی‌گری نضج گرفت و این برداشت در دوره‌ی پس از جنگ سرد

و به‌ویژه پس از مبارزه‌ی واشنگتن با تروریسم استمرار پر قوتی یافت. به لحاظ تاریخی، دولت‌های ریگان و بوش ایران و افراطی‌گری شیعی را که تجلی آن در گروه حزب‌الله دیده شد، به‌عنوان تهدید تلقی کردند و این تلقی در دوره‌ی مبارزه‌ی جورج بوش با تروریسم استوارتر گردید. در واقع، تا پیش از ۱۱ سپتامبر گروه‌های سنی، دشمن آمریکا تلقی نمی‌شدند و واشنگتن به گروه‌های بدنامی مانند گروه گلبدین حکمتیار کمک مالی می‌کرد. (Forty-first in the Capitol Hill Conference Series on US Middle East Policy, 2005:25)

به هر حال، بازی بزرگ جدید در غرب آسیا که به قطب‌بندی نوین منجر گشته، پای قدرت‌های فرامنطقه‌ای را بیش از گذشته به دگرگونی‌های منطقه باز کرده است. در شرایطی رژیم‌های محافظه‌کار به غرب اتکا می‌کنند تا نفوذ خود را در کشورهای عراق و سوریه گسترش دهند، امکان تشریک مساعی ایران و روسیه در مقابله با محور غربی وجود دارد. تردیدی نیست که جنگ سرد ایدئولوژیک میان ایران و عربستان و اختلاف فرقه‌ای بین این دو کشور به دشمنی مزمن آنها دامن می‌زند و بازیگرانی چون روسیه و غرب نسبت به افق درگیری نیابتی تهران و ریاض در منطقه آگاهند. ایالات متحده با توجه به رقابت‌های ایران و عربستان در منطقه و با بهره‌گیری از انشقاق شیعی و سنی، عربستان سعودی را به‌عنوان « موازنه‌ساز عرب »^۱ در برابر ایران مورد حمایت قرار می‌دهد. این رویکرد با این دید اتخاذ و پیروی شده است که کشورهای عرب خلیج فارس در یک سوی معادله و ایران در سوی دیگر معادله‌ی راهبردی در منطقه قرار دارند و پشتیبانی از « دولت‌های میانه‌رو عرب » به رهبری عربستان سعودی می‌تواند در برابر نفوذ منطقه‌ای ایران موازنه‌سازی کند. (RAND, 2009:x)

ویژگی جریان جدید داعش یا به اصطلاح خلافت اسلامی، بیش از گذشته امکان درگیر شدن روسیه را به زیان غرب در منطقه به میان می‌آورد. این امکان زیر تأثیر اختلاف کرملین و غرب بر سر اوکراین، معطوف به این گزینه است که روسیه معامله‌ی راهبردی با غرب را به ورای مرزهای خود بکشاند. در حالی که دولت اسلامی عراق و شام، اهدافی فراملی را دنبال می‌کند و از جمله در پی مقابله با حکومت اسد، نفوذ ایران و گروه‌های شیعه است، ولی گرایش به‌ویژه در بین دیگر داوطلبانی

۱ - Arab balancer

که در سوریه علیه حکومت دمشق پیکار می‌کنند، برای افزودن بر جنگ با حکومت کشورهای خود وجود دارد. برای مثال، پیکارجویان قفقازی نمی‌توانند به نحوی مؤثر در قلمرو خود با فدراسیون روسیه نبرد کنند. بنابراین، به سوریه به‌عنوان موکل روسیه روی آورده‌اند تا ضمن برخورداری از کمک دیگر گروه‌ها، هدف ضربه‌زدن به روسیه را نیز دنبال کنند. اغلب این پیکارجویان امید دارند که پس از خلع اسد، هم‌زمان خارجی‌شان در سوریه به قفقاز روند و به مبارزه با روسیه بپیوندند. این ویژگی انگیزه‌ی مقابله با جریانات تروریستی را برای حکومت‌های درگیر با جدایی‌طلبی و افراطی‌گری در داخل افزایش می‌دهد. (SANA Dispatches , April 2014) این خصلت عضوگیری و فعالیت گروه‌های سلفی، انگیزه و حساسیت روسیه را به حضور در غرب آسیا افزایش می‌دهد.

به گفته‌ی کارشناسان غربی، دولت آمریکا در مقابله با دولت اسلامی یا داعش در عراق، باید به محدود کردن این گروه در سوریه نیز اهتمام ورزد و علاوه بر این، به بازسازی نیروهای عراق و ایجاد حکومتی فراگیر در عراق که در انحصار شیعیان نباشد، توجه کند. واشنگتن به نیروهای راهبردی جدید که فراتر از مرزهای عراق و در صحنه‌ی غرب آسیا در حال فعالیت هستند، می‌پردازد. از دید کورترزن واشنگتن باید ساختار ائتلاف‌های دوفاکتوی خود با دولت‌های مهم عرب در منطقه را تغییر دهد و به شکل‌های جدید رقابت یا «بازی بزرگ» با روسیه و احتمالاً چین بپردازد. (Cordesman, July 9, 2014) در این بازی بزرگ کشورهای مختلف منطقه با بی‌رقبیتی منطقه، رقابت‌ها و درگیری‌های قومی و مذهبی و خیل پناهجویان مواجه‌اند و آمریکا باید با بی‌ثباتی، رقابت فزاینده با روسیه برای نفوذ و شکل‌های متفاوت همکاری امنیتی و نقل و انتقال تسلیحات سروکار داشته باشد. افزون بر این بحران در منطقه در زمانی که رقابت و اختلاف غرب با روسیه بر سر اوکراین بالا گرفته است، اهرمی را برای مسکو فراهم می‌کند تا بتواند غرب را تحت فشار قرار دهد و حوزه‌ی درگیری را به مناطقی خارج از قلمرو شوروی پیشین منتقل کند. از طرف دیگر، انتظار می‌رود که حتی موفقیت در سرکوب دولت اسلامی در سوریه و عراق، حکومت‌های این دو کشور را به سرکوب و کنترل دائمی به جای توسعه و ثبات سوق دهد. این دو کشور با اتکای به حمایت خارجی که از ناحیه‌ی ایران و روسیه تأمین می‌شود، آمریکا و دولت‌های عرب را در مقابل مسکو و تهران قرار می‌دهند و این امر می‌تواند به تنش‌های سنی‌ها و شیعیان دامن بزند و بی‌ثباتی منطقه را قطع‌نظر از اقتدار حکومت‌های عراق و

سوریه گسترش دهد. رقابت بر سر نفوذ به تقویت نظامی و سیاسی حکومت عراق از طرف روسیه و ایران منجر گشته است. تمایل ایران با بازگرداندن هواپیماهای نظامی عراق که در ۱۹۹۱ به ایران سپرده شدند و تجهیز عراق با هواپیماهای سوخو ۲۵ از طرف روسیه، نشان این روند است. کرملین همزمان با بالا گرفتن بحران اوکراین در پی گسترش روابط خود با کشورهای منطقه از سوریه و عراق گرفته تا مصر و لیبی است و در این فرایند، دخالت‌های غرب را در منطقه به منزله‌ی جلوه‌های از «انقلاب‌های رنگی» که در سال‌های گذشته در جمهوری‌های پیرامون روسیه نیز رخ داد، تلقی می‌کند. (Ibid)

افزون بر این، رویکردی که دولت سوریه در مقابله با شبه‌نظامیان تروریست اتخاذ کرده است، در دکترین روسی که در افغانستان و چین و در سرکوب گروه‌های افراطی اسلامی مورد استفاده قرار گرفت، بازتاب دارد و این امر نقش مسکو را در صیانت از موجودیت دولت دمشق غلبه‌تر می‌سازد. در این رویکرد از کانون‌های اصلی جمعیت و خطوط راهبردی در سوریه دفاع می‌شود. برخی از کارشناسان اولویت‌های متفاوت روسیه و ایران را در سوریه مورد اشاره قرار می‌دهند و ادعا می‌کنند در حالی که برای ایران ارتباط با علوی‌های سوریه و حفظ ارتباط با فلسطینی‌ها، انگیزه‌ی حمایت از اسد است، روسیه حفظ نهادهای دولتی و دولت مستقر سوریه را برای روابط بین‌المللی و نظم جهانی حیاتی قلمداد می‌کند و به وضعیت مسیحیان سوریه و تروریسم داخلی اهمیت بیش‌تری می‌دهد. (www.chathamhouse.org, 12 February 2014) اگر این نکته مصداق داشته باشد، می‌توان از تقسیم کاری بین تهران و مسکو در مقابله با گروه‌های مخالف اسد هم سخن راند.

دیر زمانی است که حکومت چپ‌گرا در سوریه از متحدان سنتی شوروی و پس از آن روسیه محسوب شده است. مسکو در سال‌های پس از فروپاشی شوروی با سیاستی عملگرایانه در پی بسط نفوذ خود در غرب آسیا از طریق حمایت از متحدانی چون دمشق بوده است. دمشق از سیاست کلی کرملین در چین پشتیبانی کرده و از جمله از بر سر کار آمدن رهبر طرفدار روسیه چینی‌ها احمد کادیروف در سپتامبر ۲۰۰۱ استقبال نمود. (Hawley, 2006) با وجود آن‌که دامنه مناسبات مسکو و دمشق گسترده است و شامل عرصه‌های اقتصادی و تجاری نیز می‌شود، باید اهمیت و حساسیت روابط روسیه و سوریه را در حیطه‌های امنیتی و سیاست خارجی دانست. روسیه دلایل زیادی برای حفظ حمایت از

حکومت سوریه و حضور در این کشور دارد. باقی ماندن نفوذ روسیه در غرب آسیا با تداوم حضور در کشورهای چون سوریه میسر می‌گردد و مشارکت کرملین در روندهایی مانند صلح غرب آسیا بیش‌تر از طریق مناسبات با بازیگران غرب نزدیک به مسکو ممکن است. علاوه بر این، مانند ملاحظه‌ی روابط روسیه با کل منطقه، روابط روسیه و سوریه با هدف یافتن راه‌حلی به‌منظور مقابله با افراط‌گرایی و یارگیری گروه‌های جدایی طلب قفقاز شمالی در غرب آسیا طرح‌ریزی می‌شود. مقابله با نفوذ رو به گسترش غرب در منطقه و اقیانوس نزدیک شدن غرب به مرزهای روسیه و نیز منافع اقتصادی و نظامی ملموس اتحاد با سوریه را باید دیگر انگیزه‌های دوستی کرملین با حکومت بعث سوریه تلقی کرد. روسیه همواره نگران دخالت غرب برای تغییر حکومت در سوریه بوده است و به‌ویژه به‌دنبال تغییر حکومت در عراق، تأکید مسکو بر جلوگیری از تغییر حکومت در سوریه از طریق فشار و مداخله‌ی خارجی و لزوم اصلاحات از داخل بوده است. نگرانی دیگر روسیه کوشش آمریکا برای جلب حمایت جمهوری‌های پیرامون شوروی از روند تغییرات در غرب آسیا و زمینه‌سازی گستراندن این تحولات به مجاورت روسیه است. از سال ۲۰۰۵ تلاش واشنگتن برای جلب حمایت سیاسی و مالی کشورهای قلمرو شوروی سابق از کشورهای عربی با حساسیت و انتقاد کرملین همراه بوده است. (Ibid)

جنگ‌های نیابتی در غرب آسیا و دشواری تبدیل «جنگ سرد» به «صلح سرد»

آنچه گذار از «جنگ سرد» به «صلح سرد» را با توجه به حضور و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در غرب آسیا دشوار می‌سازد، درگرفتن نبردهایی است که به‌عنوان جنگ نیابتی توصیف شده است. مهم‌ترین بازیگر فرامنطقه‌ای در غرب آسیا، ایالات متحده است. واشنگتن در تحولات منطقه ذی‌نفع است و از این‌رو، در شکل‌گیری و یا مقابله با گروه‌ها و جریان‌ها مؤثر بر این تحولات ایفای نقش می‌کند. دخالت غرب از جمله آمریکا در تغییر رژیم‌ها در غرب آسیا طی سال‌های گذشته و منافع و ملاحظات آنها را باید از عوامل تشدید بی‌ثباتی‌های داخلی و رویارویی‌های فرقه‌ای و قومی در کشورهای غرب آسیا دانست. طرح غرب آسیای بزرگ نیز که گسترش دموکراسی موردنظر آمریکا را دنبال می‌کرد، به تعارضات قومی و مذهبی دامن می‌زد. به گفته‌ی گلدبرگ، دخالت نظامی غرب در غرب آسیا به درگرفتن نزاعی فرقه‌ای و

مذهبی میان قدرت‌های منطقه‌ای بر سر نفوذ نظری و سیاسی در غرب آسیا منجر گشته است و خطر تشدید این تنازعات و نیز خطر تجزیه‌ی دولت‌هایی که قومیت‌ها و فرقه‌های متعارض دارند، به واسطه‌ی دخالت غرب، افزون‌تر شده است. (گلدبرگ، ۱۳۹۳)

به‌رغم ضربات نظامی جدید آمریکا و متحدان آن به گروه داعش در سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۴، به لحاظ نظری تمرکز کاخ سفید از آغاز دور دوم ریاست جمهوری باراک اوباما کاستن از ایفای نقش در غرب آسیا بوده است. شاید بتوان ادعا کرد که اولویت‌های سیاست کاخ سفید در منطقه در چند سال آینده مبتنی بر پیشگیری از جهت یافتن مطالبات مردمی علیه حضور آمریکا در منطقه و برقراری تعاملی متعارف و نزدیک حتی با رهبران جنبش‌های اسلامی درگیر در قدرت است. در عین حال، باید توجه داشت که اوباما با کاهش حضور و هزینه‌های ایالات متحده در غرب آسیا، بستر مشارکت فعال‌تر این کشور را در شرق دور و در منطقه‌ی آسیا و اقیانوس آرام فراهم کرده است. آمریکا با ۲۵۰۰ تنگنادر دریایی در استرالیا، به تحکیم موقعیت خود در اقیانوس آرام می‌پردازد و اهدافی چون پیش‌برد اهداف در برمه و زیر نظر گرفتن چین را دنبال می‌کند. چنانچه تمرکز آمریکا از غرب آسیا برداشته شود و معطوف به شرق آسیا گردد، زمینه‌ی فعالیت گسترده‌تری برای چین و روسیه در غرب آسیا ایجاد می‌گردد. این دو کشور در تحولات مربوط به سوریه و ایران نیز نقش قابل توجهی دارند و می‌توانند در آینده نیز به نقش‌آفرینی خود ادامه دهند. کاهش نقش آمریکا در غرب آسیا منجر به اتکای بیش‌تر این کشور به متحدین اروپایی خود نیز می‌شود. همان‌طور که در تحولات لیبی مشاهده شد، بازیگری و اشننگتن به خواست و با مشارکت اروپا تحقق یافت و ثمرات دولت‌سازی و دموکراسی‌سازی در لیبی و هم‌چنین هزینه‌های دخالت در این کشور به آمریکا نیز متسبب است. قتل کریستوفر استیونز^۱ سفیر آمریکا در لیبی لزوم احتیاط و حزم‌گرایی بیش‌تر و اشننگتن را در دخالت در التهابات منطقه یادآوری کرد. قتل سفیر آمریکا در لیبی، به انتقادات از عملکرد دولت اوباما دامن زد. دولت اوباما به ایجاد ماریپچی خطرناک در لیبی و مجال دادن به گروه‌های رادیکال برای عرض اندام در برابر دولت ضعیف آن کشور متهم شد و بار دیگر اکراه و اشننگتن در ورود به جنگ لیبی و ابتکار عمل فرانسه به رخ

۱ - Christopher Stevens

کشیده شد. (Cohen, 2012) احتیاط چندساله‌ی آمریکا در دخالت در سوریه را نیز باید به نگرانی‌ها و ابهامات مرتبط با نگرش ملت‌های منطقه در قبال حضور آمریکا در غرب آسیا و چگونگی مواجهه و اشنگتن با نیروهای مختلف ذی‌نفوذ در سیاست کشورهای این منطقه منتسب کرد که البته تحت تأثیر ائتلاف‌سازی‌های بین‌المللی هم قرار می‌گیرد. دشواری‌های اجماع‌سازی در صحنه‌ی بین‌المللی در قبال سوریه و اولویت آمریکا برای عدم دخالت مستقیم و بر عهده گرفتن مسئولیت‌های سنگین دوره‌ی بوش در غرب آسیا، سبب‌ساز سیاست نظاره و انتظار کاخ سفید در مواردی چون سوریه شده است. بدین ترتیب، با فرض کنشگری فعال‌تر آمریکا در آسیا-اقیانوس آرام و ترجیح این کشور در پرهیز از تقبل هزینه‌های سنگین در غرب آسیا و با لحاظ کردن فرایندهای متحول در غرب آسیا، مجال خودنمایی نیروهای مخالف آمریکا تا حدود زیادی فراهم می‌شود. البته کاخ سفید می‌تواند با کمک مالی به حکومت‌های جدید و نیازمند و برقراری گفتگو با جریان‌های اسلامی و سکولار در غرب آسیا از جایگاه خود پاسداری کند، ولی حتی در این صورت نیز پیش‌بینی می‌شود که برنامه‌ی غرب آسیایی آمریکا در چند سال آینده، معتدل‌تر و غیرفعالانه‌تر از گذشته باشد و تعیین موقعیت جدید این کشور در منطقه نیز به ایجاد تعادل و ثبات جدید در شمال آفریقا و غرب آسیا موقوف گردد. (Ibid) البته دولت جدید آمریکا نمی‌تواند به کلی از درگیر شدن در محیط امنیتی غرب آسیا جدا گردد. مطابق نظر سنجی سپتامبر ۲۰۱۲ که توسط «شورای شیکاگو در مورد امور جهانی»^۱ صورت گرفت، ۶۹ درصد از آمریکایی‌ها معتقدند عملیات در عراق و افغانستان، به‌هیچ‌وجه ایالات متحده را در برابر تروریسم امن نساخته است. در این وضعیت، دولت جدید هم‌چنان با محیط پیچیده‌ی امنیتی در غرب آسیا دست به گریبان خواهد بود. دولت اواما نیز در ژانویه ۲۰۱۲ و در برنامه‌ی «تداوم رهبری آمریکا: اولویت‌های دفاع در قرن ۲۱»^۲ ضمن اشاره به ضرباتی که به طالبان و القاعده از رهگذر مرگ اسامه بن لادن و دستگیری بسیاری از وابستگان به وی وارد آمده است، تأکید می‌کند که القاعده و شاخه‌های آن در افغانستان، یمن، پاکستان، سومالی و دیگر نقاط هم‌چنان فعالیت دارند و ایالات متحده تا آینده‌ی قابل پیش‌بینی درگیر مقابله با تهدیدات گروه‌های غیردولتی در جهان خواهد بود. (Harris, 2012: 11)

۱ - Chicago Council on Global Affairs

۲ - Sustaining U.S. Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense

بنابراین، با وجود پررنگ شدن اهمیت آسیا و شرق دور برای ایالات متحده، این کشور تا آینده‌ی قابل پیش‌بینی نمی‌تواند از درگیر شدن در مسائل غرب آسیا و مواجهه با تهدیدات و چالش‌های برخاسته از این منطقه اجتناب کند. به علاوه افراط‌گرایی سنی و موضوع هسته‌ای ایران دو مسأله‌ای است که آمریکا به‌عنوان تهدید در سال‌های آتی در نظر می‌گیرد. اولویت‌های دیگر که با توجه به حوادث منطقه تعیین می‌گردد، عبارت از جلوگیری از زوال حکومت‌هایی نظیر پادشاهی‌های اردن، مراکش، عربستان و دیگر رژیم‌های خلیج فارس و نیز سرنگون ساختن حکومت بشار اسد در سوریه است. (Satloff, 2012: 21) بنابراین، بازی بزرگ یا جنگ نیابتی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سال‌های پیش رو تداوم خواهد داشت.

یک نمونه از تأثیر بی‌ثباتی‌های غرب آسیا بر بازتعریف نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای را می‌توان در سوریه مشاهده نمود. اختلاف قدرت‌های بزرگ در مورد سوریه را در کنار زمینه‌های مختلف، می‌توان به عدم اراده و یا توانایی غرب برای اتخاذ رویکردی نظامی و تردیدهای قدرت‌های غربی برای ورود مستقیم به سوریه نسبت داد. به بیان دیگر، شاید اگر غرب در مداخله‌ی نظامی در سوریه جدی بود، روسیه و چین مجال یا رغبت چندانی برای پافشاری بر حمایت از بشار اسد نمی‌کردند. ایالات متحده با دوری گزیدن از گزینه‌ی نظامی بر حمایت تسلیحاتی غیررسمی از مخالفان اسد و تقویت سیاسی آنها روی آورده است. در پی نشست مخالفان اسد در قطر در نوامبر ۲۰۱۲ که با اعلام شکل‌گیری ائتلاف نیروهای انقلاب و مخالفان همراه شد، چشم‌انداز به نتیجه رسیدن اقدامات برای جهت‌دهی به تحولات سوریه بدون مداخله‌ی مستقیم نظامی غرب، روشن‌تر به نظر می‌رسد. در راستای این استدلال می‌توان گفت تحریم‌هایی که ایالات متحده علیه سوریه وضع می‌کند، می‌تواند در کنار سایر دلایل، نشان‌دهنده‌ی بی‌رغبتی غرب نسبت به مداخله‌ی مستقیم در سوریه باشد. در تحریم‌هایی که مقامات وزارت خزانه‌داری ایالات متحده علیه شرکت‌هایی از ایران و بلاروس اعلام کردند، ادعا شد که هدف تحریم‌ها گروه تأمین‌کنندگان سلاح برای ارتش سوریه و دانشمندان درگیر در تولید سلاح‌های شیمیایی در این کشور است. به گفته‌ی دیوید اس. کوهن^۱ معاون تروریسم و

۱ - David S. Cohen

اطلاعات مالی وزارت خزانهداری آمریکا، دولت واشنگتن با وضع این تحریم‌ها به دنبال جلوگیری از نقل و انتقال سلاح و کاهش استفاده از تسلیحات توسط ارتش سوریه در درگیری‌های داخلی این کشور است. (Warrick, 2012) در مورد مداخله‌ی خارجی در سوریه ملاحظات مختلفی وجود دارد. در حالی که برخی کارشناسان در سال ۲۰۱۱ و پیش از گسترش ابعاد درگیری در سوریه این دیدگاه را مطرح می‌کردند که در صورت غلظت یافتن کاربرد نیروی نظامی توسط دولت دمشق علیه مخالفان و استفاده از تجهیزاتی چون هواپیما و سلاح‌های سنگین در مقابله با ناآرامی‌ها، بستر مداخله‌ی شورای امنیت و وضع منطقه‌ی پرواز ممنوع در قبال سوریه مهیا می‌گردد، (Chathamhouse, 2011: 8) گذشت زمان نشان داد که پیچیدگی‌های مسأله‌ی سوریه سبب سردرگمی قدرت‌های بزرگ و اعضای شورای امنیت سازمان ملل در مورد نوع واکنش به تحولات سوریه گشته است. اصطکاک منافع قدرت‌هایی چون روسیه با غرب یکی از دلایل این سردرگمی یا بن‌بست در شورای امنیت است، ولی مسأله به اینجا ختم نمی‌شود. ناروشنی‌هایی که درباره‌ی دوران پس از اسد گریبان تصمیم‌گیران غربی را گرفته، مانع از موضع‌گیری و کنش شفاف دولت‌های غربی گردیده است. در واقع، دولت‌های غربی می‌دانند که چه نمی‌خواهند، ولی در مورد آنچه می‌خواهند یا راه‌های نیل به آنچه تصور می‌کنند، باید برای به عرصه آمدن آن تکاپو کرد، اختلاف نظر دارند. یک نگرانی همانا چشم‌انداز فعالیت گروه‌های افراطی مانند القاعده است که وضعیت ایالات متحده را در منطقه و در کشورهایی مانند عراق و افغانستان دشوار می‌کند و امنیت و منافع رژیم صهیونیستی را نیز با چالش مواجه می‌سازد. این نگرانی‌ها و ابهامات است که تاکنون مداخله‌ی مستقیم خارجی در سوریه را متفی ساخته است، در حالی که با توجه به نیاز قدرت ثابت شورای امنیت (چین) به تعامل با کشورهای عربی به‌ویژه در خلیج فارس و کم‌اهمیت بودن سوریه برای چین، امکان همراه کردن این کشور با غرب و راهبرد مداخله وجود داشته است. (Ibid) گزینه‌ای که تداوم موضع روسیه را با دشواری بیش‌تری مواجه می‌ساخت. قابلیت‌های کشورهای چینی چون سوریه در به‌کارگیری «راهبرد نامتقارن»^۱ در مواجهه با ایالات متحده یکی از جنبه‌های احتیاط و احتراز واشنگتن از مداخله‌ی نظامی در این کشور به‌شمار می‌رود. راهبرد

۱ - Asymmetric Strategy

نامتقارن، ایالات متحده را در تنگنایی قرار می‌دهد که رهایی از آن آسان نیست. طبق این دیدگاه، عواقب و هزینه‌های دخالت نظامی آمریکا در کشورهایی مانند سوریه، پاکستان و کره‌ی شمالی بیش از دستاوردهای آن است و سبب می‌شود اولویت سیاست آمریکا، رقم خوردن سرنوشت سیاسی در این کشورها از رهگذر تحولات داخلی باشد. (Roy, 2008:9) انتقاد نرم واشنگتن از مواضع تند ترکیه و رجب طیب اردوغان در قبال سوریه و عدم استقبال گرم از ضربات نظامی ترکیه به سوریه در عین تأکید بر ضرورت کنار رفتن اسد، در تداوم این ترجیح آمریکاست که حوادث سوریه از رهگذر اقدامات مخالفان اسد و نه مداخله‌ی مستقیم شورای امنیت و قدرت‌های غربی به فرجام نهایی برسد. این ترجیح ممکن است به تعدیل مواضع ترکیه نیز منجر شود، چراکه آنکارا به گفته‌ی اردوغان تصمیم شورای امنیت را حائز اهمیت می‌داند و تصمیماتی چون تعیین منطقه‌ی پرواز ممنوع برای سوریه را خارج از توان ترکیه و در چارچوب اختیارات شورای امنیت قلمداد می‌کند. (Faiola, 2012)

کشمکش‌ها و تقابل منافع‌ی که در سطوح فوق‌مورد اشاره قرار گرفت، یکی از دلایل انگیزه‌های جریان‌های غیردولتی را نشان می‌دهد. این جریان‌ها و گروه‌ها در رقابت و تقابل نیابتی بازیگران دولتی ایفای نقش می‌کنند. به عبارت دیگر، تقابل ایران و رقبای منطقه‌ای و حمایت ایالات متحده از رقبای ایران، در برهه‌هایی به عرصه‌ی جنبش‌های اسلامی کشانده شده است. آمریکا تروریسم را ابزاری برای تحقق اهداف سیاست خارجی ایران می‌خواند. این ادعا در سه دهه‌ی گذشته همواره وجود داشته است که تروریسم علاوه بر صدور انقلاب، تحقق اهداف ملی را برای تهران تسهیل می‌کند. در گزارش سیا در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، تصریح می‌شود که ایران عملیات گروه حزب‌الله را در بسیاری موارد هدایت می‌کند و مواد منفجره به عربستان قاچاق و عملیاتی تروریستی را علیه اهداف کویتی هدایت می‌نماید. این گزارش نتیجه می‌گیرد که ایالات متحده هدف اصلی برای عملیات تروریستی ایران و نمایندگان آن است که علل و زمینه‌هایی در کوتاه‌مدت چون حضور در خلیج فارس و حمله به تأسیسات نفتی و کشتی‌های ایرانی دارد. (Directorate of Intelligence, 1999: 11) به ادعای آمریکا، در مقاطعی که نارضایتی ایران از غرب بالا گرفته است، امکان روی آوردن این کشور به اقدامات خشونت‌بار نیابتی یا مستقیم نیز افزایش یافته است. در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و با حمله به هواپیمای ایرانی و تنش بر سر سلمان رشدی، نگرانی در این مورد گسترش یافت و در

شرایط فعلی و ناآرامی‌های جاری در غرب آسیا، موضوع هسته‌ای ایران، ناخرسندی این کشور از تحریم‌های بین‌المللی و تلاش غرب برای تغییر حکومت در سوریه و ایران، نگرانی‌های مشابهی را در مورد عملیات تروریستی در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایجاد کرده است. (Levitt, 2012: 4-5)

نکته‌ی کلیدی در تحلیل واکنش رژیم‌های عرب به متنفذ شدن حزب‌الله و تلاش برای زنده نگه‌داشتن شکاف شیعه و سنی، درک زمینه‌های نگرانی حکومت‌های اقتدارگرا از اهداف و ماهیت جنبش‌های اسلامی است. پادشاه اردن امیر عبدالله در دسامبر ۲۰۰۴ از هلال شیعی در غرب آسیا ابراز هراس کرد و رئیس‌جمهور وقت مصر حسنی مبارک اظهار نظر کرد که شیعیان کشورهای منطقه به جای آن‌که به کشورهای خود وفادار باشند، به ایران وفاداری و تمکین دارند. عربستان، اردن و مصر از جنگ حزب‌الله و حماس علیه اسرائیل انتقاد کردند و آن را ماجراجویی بی‌پروا خواندند. آنچه در این مواضع برجستگی دارد، کوشش برای برساختن و یا غلظت دادن به اختلاف شیعه و سنی برای خشی کردن تأثیری از جنبش‌های اسلامی است که از انفکاک تشیع و تسنن ناشی نمی‌شود. به سخن دیگر، همان‌گونه که در پیامد جنگ ۳۳ روزه مشاهده شد که طی آن، دو شخصیت شیعه (سیدحسین نصرالله و محمود احمدی‌نژاد، به محبوب‌ترین افراد در بین مسلمانان سنی در مصر تبدیل شدند، دوگانگی بین سنی و شیعه نیست، بلکه بین اقتدارگرایی و انقلابی‌گری و تحول‌خواهی است. اصطلاحاتی نظیر «جاه‌طلبی‌های ایران»، «جاه‌طلبی‌های شیعه» و «بنیادگرایی اسلامی» که از طرف رژیم‌های استبدادی و اقتدارگرای عرب در این سال‌ها کاربرد داشته است، برای مقبولیت‌بخشی به سیاست‌های غیردموکراتیک و هم‌زمان جلب پشتیبانی آمریکا مورد استفاده قرار گرفته است؛ در حالی که دوگانگی واقعی بین اقتدارگرایی و تحول‌خواهی است و از این حیث، جنبش‌های اسلامی در قیاس با رژیم‌های استبدادی به دموکراسی نزدیک‌تراند. (Fuller, Winter 2006-07: 145-146)

تقریباً در مورد ابعاد خطر ایران و ترفیع موقعیت گروه‌های شیعی آن، بین حکومت‌های سنی عرب اجماع وجود دارد. تفاوت در مورد چگونگی جلوگیری از شدت یافتن این خطر است. برخی از دولت‌ها از مصالحه با ایران و برخی دیگر از خط‌مشی شدید در قبال تهران حمایت می‌کنند. میزان اتکای ایران به نفوذ خود در بین گروه‌های اسلامی به‌ویژه گروه‌های شیعی برای بی‌ثبات کردن منطقه و

یا سرپیچی در اختلاف هسته‌ای با غرب به خط‌مشی آمریکا بستگی دارد. راه بدون خونریزی مصالحه با ایران از مرادده با این کشور می‌گذرد که حامیانی در ایالات متحده دارد، ولی به گفته‌ی برژینسکی چنانچه ایالات متحده برای راه‌حلی دیپلماتیک نکوشد و یا دیپلماسی نتیجه‌ی مطلوب ندهد، فرجام سراسیمی اختلاف با ایران، رویارویی مستقیم با تهران خواهد بود. (Brzezinski, 2007) امید به کنش هماهنگ رژیم صهیونیستی و رهبران عرب به موازات یافتن منافع مشترک در برابر ایران، از پیامدهای افزایش محبوبیت گروه‌های شیعه و نفوذ ایران در منطقه بوده است. مارتین ایندایک پیش از خیزش‌های توده‌ای در منطقه، به استناد نگرانی رهبران عرب از محور شیعه در غرب آسیا به رهبری ایران، از «اتلاف ضمنی» اسرائیل و رهبران مصر، عربستان، اردن، لبنان و تشکیلات خودگردان دم می‌زند که در برابر جنگ‌افروزی محور شیعه شامل ایران، عراق، سوریه و حزب‌الله قرار گیرد. وی قاطبه‌ی رهبران عرب را مخالف جنگ با اسرائیل قلمداد می‌کند و نفوذ شیعیان را فرصتی برای سوق یافتن این رهبران به صلح با تل‌آویو تلقی می‌نماید. (www.usyd.edu.au, 2013)

علاوه بر این، باید افزود که هویت گروه‌های اسلامی و امکان تغییر آن برای اسرائیل و غرب موضوعیت دارد؛ موضوعی که ایران را به منزله‌ی مانعی بر سر تحقق دستورکار مذکور قرار می‌دهد و مقابله‌ی با آن را به مقابله با نمایندگان آن موکول می‌کند. در اساس مناقشاتی که قومی هستند و یا درگیری‌هایی که بر سر منابع، سرزمین و کنترل سیاسی رخ می‌دهند، به هویت ملی و بقای ملی پیوند می‌خورند. تهدیداتی که متوجه هویت ملی به‌ویژه هویتی ملی که در چارچوبی مذهبی معنا و تفسیر می‌شود، است؛ موانعی را برای حل اختلافات بین طرف‌های درگیر ایجاد می‌کنند و حتی اگر موافقت‌نامه‌های صلحی منعقد گردد، ثبات لازم، مصالحه‌ی کامل و همکاری تضمین نمی‌گردد، مگر آن‌که رابطه‌ی جدیدی بر مبنای احترام متقابل به هویت ملی و مذهبی ایجاد شود. نمونه‌ی این وضعیت در درگیری فلسطینی‌ها با اسرائیل مشهود است. در این موارد اهمیت دارد که در جهت تغییر هویت اقدام شود. در گروه‌هایی که درگیر مناقشات طولانی‌اند، هویت تابعی از مناقشه است و به‌وسیله‌ی مناقشه ایجاد می‌شود و بسیاری از عناصر هویتی به مثابه پیگیری اهداف مناقشه بر ساخته می‌شوند. در تغییر هویت اهمیت دارد که مصالحه با دشمن سابق و تعامل جدید با آن، به بخشی از هویت تازه بدل شود. (Kelman, 2004: 72) بدین ترتیب، گروه‌ها و جنبش‌هایی که بر هویت

اسلامی و غیرسازش‌کار تکیه دارند، مانعی بر سر حل اختلاف در منطقه و برقراری صلح تلقی می‌شوند و تغییر رویکرد و اندیشه‌ی آنها نیز بسیار دشوار است. از این منظر، نگاه سلبی به آنها برجسته می‌گردد.

تلاقی منافع آمریکا و رژیم‌های محافظه‌کار عرب به موازات ترفیع جایگاه منطقه‌ای و نفوذ ایران روشن‌تر شد. اهمیت ظهور هلال شیعی در منطقه در پی جنگ عراق و نزدیک شدن دولت جدید بغداد به تهران، از آن حیث بود که ایران را به تغییر معادلات راهبردی غرب آسیا سوق می‌داد. تهران نه تنها خواستار به رسمیت شناخته شدن موقعیت و منافع خود در منطقه بلکه خواهان تصدیق نفوذ و قدرت خود در بین کشورهای منطقه بود و این خواسته برتری راهبردی ایالات متحده را در منطقه به چالش می‌کشید. از این رو، به گفته‌ی سیمور هرش، ایالات متحده و بریتانیا در اوائل سال ۲۰۰۷ تصمیم گرفتند همکاری با دولت‌های «میان‌رو» عرب یعنی مصر، اردن و عربستان سعودی را علیه نفوذ ایران تحکیم بخشند. (Hersh, 2007) این نکته نشان می‌دهد که جبهه‌گیری علیه ایران بسیار پیش از بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱ آغاز شده بود. در واقع، بازتاب انقلاب اسلامی در کشورهایی که دارای پادشاهی محافظه‌کارانه^۱ بودند، به معنای نوعی حرکت انقلابی فراگیر بود که به زودی مرزهای سیاسی آنها را نیز در می‌نوردد. اگر این جریان به غرب آسیا تسری پیدا می‌کرد، بسیاری از دولت‌های عربی خلیج فارس و نیز کشورهایی هم چون اردن، مراکش و عربستان سعودی می‌توانستند در برابر همان نوع شورش‌ها ضربه‌پذیر شوند. (روزن، ۱۳۷۹: ۸۵-۷۹)

بالاخره باید افزود که تقابل ایران و آمریکا در نگرش این دو کشور به دولت‌های منطقه و گروه‌های اسلامی بازتاب می‌یابد. ایران موقعیت و سیطره‌ی ایالات متحده را در غرب آسیا به چالش می‌کشد و اتکای واشنگتن را به رژیم‌ها و رهبران غیرمردمی عرب برای تثبیت نقش آمریکا، اتکایی متزلزل می‌شمارد. روشن است که رژیم‌های عرب منطقه که به‌ویژه در پی خیزش‌های توده‌ای با بی‌ثباتی فزون‌تری مواجه شده‌اند، با بدگمانی بیش‌تری به ایران می‌نگرند و در صدد تحکیم پوندهای خود با آمریکا هستند. دشمن مشترکی به نام ایران یک عامل استمرار پشتیبانی کاخ سفید از رژیم‌های

۱ - Conservative Monarchy

بی‌ثبات و غیردموکراتیک منطقه به‌شمار می‌رود. در مورد جنبش‌های اسلامی رقابت بین سازمان‌های سنی و شیعه را باید عنصری اساسی در تحلیل سیاست آمریکا و رژیم‌های عرب قلمداد نمود. با وجود آن‌که گروه‌ها و سازمان‌های سنی در سال‌های گذشته دشمن آمریکا تلقی شده‌اند و کانون مبارزه‌ی آمریکا با تروریسم را تشکیل می‌داده‌اند، در شرایط متحول غرب آسیا و تهدید ایران شیعی و وجود چشم‌انداز به قدرت رسیدن شیعیان سرکوب شده در کشورهایی مانند بحرین و حتی عربستان، ایالات متحده و هم‌پیمانان آن را به تجهیز و تسلیح گروه‌های افراطی سنی سوق داده است. این رویکرد در بارزترین وجه خود در سوریه نمود یافته است. چرخش حتی مقطعی سیاست آمریکا در قبال گروه‌های افراطی سنی برای رژیم‌های عرب سنی فرصتی فراهم می‌آورد تا رقیب دیرینه و شیعی خود ایران را به عقب برانند. (Al Sharq Al Awsat, 2012) نباید فراموش کرد که در سال‌های گذشته و در سایه‌ی مبارزه با تروریسم، جاهت و مجاللی برای حمایت رسمی رژیم‌های عرب از گروه‌های مسلح سنی وجود نداشت و چنان‌چه در فضای جدید منطقه امکان جلب حمایت آمریکا از سازمان‌های افراطی سنی به وجود آید، این امر به معنای ایجاد فضا برای پیروزی در رقابت رژیم‌ها و گروه‌های سنی عرب با ایران و سازمان‌های شیعی است. به لحاظ تحلیل تاریخی سرکوب دیرپای گروه‌های اسلامی و در حاشیه بودن آنها امکان به قدرت رسیدن آنها را در فضایی دموکراتیک افزایش می‌دهد. (Fuller, Winter 2006-07: 147-148) وانگهی نفس مشروعیت‌بخشی به حمایت از برخی گروه‌های افراطی سنی، می‌تواند احتمال به قدرت رسیدن آنها را در شرایط پس از گذار سیاسی در کشورهایمانند سوریه بالا ببرد و آنها را در رقابت با یاران ایران و یا شیعیان بومی مدد رساند. در این صورت سازوکار دموکراتیک که پیش‌تر در کشورهای دارای جمعیت قابل توجه شیعه از قبیل ایران، عراق و لبنان به زیان غرب کاربرد یافته بود، می‌تواند به سود غرب و به زیان نفوذ ایران اعمال گردد. با چنین دیدی ایالات متحده به‌رغم برنامه‌هایی که برای کاهش حضور در غرب آسیا و تمرکز در نقاطی مانند شرق دور دارد، همچنان راغب و یا وادار به نقش‌آفرینی غلیظ در غرب آسیا خواهد بود.

در مجموع، باید گفت تاکتیک‌های بهره‌گیری از ظرفیت‌های گروه‌های مسلح اسلامی حتی گروه‌هایی که به روشنی افراطی و تروریستی شناخته می‌شوند، در بطن راهبردهای متباین و ناسازگار دولت‌ها صورت می‌پذیرد و شناخت این تاکتیک‌ها و راهبردها در تحلیل افق آتی

جایگاه گروه‌های اسلامی از یک سو و آرایش قدرت منطقه‌ای بین‌دولتی از سوی دیگر، ضرورت و مطلوبیت دارد. اسرائیل نیز به‌رغم مرزهای آرام و روابط پرگماتیک با سوریه ترجیح می‌دهد حتی با خطرپذیری به قدرت رسیدن اسلام‌گرایانی نظیر اخوان المسلمین، شاهد تغییر رژیم در سوریه و از میان رفتن محور ایران-سوریه و بدین ترتیب، شاهد فصلی تازه در سیاست منطقه باشد. از این دید، نگاه مشترکی بین اسرائیل و رهبران سنی در مورد سوریه و ایران شکل گرفته است. حمایت ایران از اسد و پشتیبانی کشورهای چوچون عربستان و قطر از مخالفان اسد، ناظران را متوجه جنگی نیابتی بین اعراب سنی خلیج فارس و ایران شیعی در شام کرده است. (Peel and Khalaf, 2012) در شرایط جدید منطقه و زورآزمایی بازیگران برای حفظ و بسط نفوذ خود، عراق به منزله‌ی میانجی مناطق نفوذ دولت‌هایی نظیر ترکیه و ایران در آمده است که در شمال و جنوب این کشور تأثیرگذار هستند. استمرار اهمیت ملاحظات فرقه‌ای در رویکردهای سیاسی را می‌توان در قرار گرفتن حکومت شیعی و غیربعثی عراق در کنار رژیم بعثی ولی علوی سوریه و در مقابله با دشمنان سنی به عیانی دید. (Susser, 2012: 39) این روندها در کنار واقعیات میدانی در عراق، سوریه، یمن و لبنان، نفوذ و دامنه‌ی فعالیت تهران گسترش داده است و به نگرانی رژیم‌های استبدادی و وابسته از جایگاه منطقه‌ای ایران دامن زده است. رژیم‌های مخالف جمهوری اسلامی، در کنار ائتلاف‌های بین‌دولتی، به تشکیل و تجهیز گروه‌های تکفیری غیردولتی روی آورده‌اند که ماهیت رقابت قدرت را وارد فاز جدیدی کرده است. در پایان باید افزود که رقابت معنایی گفتمان‌های مختلف تجلی خود را در کشمکش‌های سیاسی و راهبردی نشان داده است. موفقیت هر کدام از گفتمان‌ها در حیطه‌هایی مانند عرصه‌ی اقتصادی می‌تواند به تقویت موقعیت آنها در حیطه‌های دیگر از قبیل عرصه‌ی سیاسی منجر شود و شکست‌شان، راه را برای بهبود جایگاه گفتمان‌های رقیب فراهم می‌سازد. (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۵۲) مقاومت بازیگران مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در برابر تحولات بازیگران رقیب، به میزان زیادی به این رقابت معنایی و گفتمانی مربوط می‌شود و اعاده‌ی ثبات در منطقه نیز باید جایگاه هر یک از این گفتمان‌های گوناگون اسلامی و سکولار و دموکراتیک و پاترمونیال را مشخص نماید.

نتیجه‌گیری

بدون تردید، ناآرامی‌های جاری در غرب آسیا، ریشه‌ها و زمینه‌های قدرتمند داخلی داشته است. انسداد سیاسی رژیم‌های اولیگارشیک یا پاتریمونیال، نارسایی‌های جدی اقتصادی و دشواری‌های روابط نهادی غیردولتی و مردم نهاد با دولت‌ها، از جمله این ریشه‌ها و زمینه‌ها به‌شمار می‌رود. در چنین فضای نارضایتی و تنش، شگفت‌آور نیست که آشوب‌ها و خشونت‌هایی بروز یابد. شتاب تحولات خشونت‌بار و اعتراضات مردمی در کشورهای شمال آفریقا و غرب آسیا چنان زیاد بود که قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به یک شکل غافلگیر ساخت. حتی آمریکا که طی سال‌های گذشته و در طرح غرب آسیای بزرگ، به‌دنبال بازمهندسی منطقه و ایجاد تغییرات موردنظر خود از جمله از راه آنچه دموکراسی‌سازی و ملت-دولت‌سازی خوانده می‌شود، بود؛ از موج قیام‌هایی که به برافتادن شماری از حکومت‌های عرب منجر گردید، در شگفت شد و در پی سازگاری با شرایط جدید و مدیریت روند وقایع برآمد. به همین سیاق، سایر قدرت‌ها نیز در پی صیانت از منافع و جایگاه خود در بطن حوادث جدید برآمدند. نکته‌ی حائز اهمیت‌ی که در تحلیل رویدادهای چند سال اخیر در کشورهای عربی غرب آسیا باید در نظر داشت، ملی و منطقه‌ای بودن بسترها و بازیگران، در اساس است. گرچه دولت‌های بیرون از منطقه مانند آمریکا، روسیه و کشورهای اروپایی، از دهه‌های گذشته نقش غیرقابل انکاری در معادلات امنیتی و سیاسی در غرب آسیا داشته‌اند، اما ظهور و بروز آنچه بیداری اسلامی یا بهار عربی خوانده شده است که در سیر تکاملی خود جنگ داخلی و افق خشونت بین‌دولتی را به نمایش گذاشته است، منبعث از محیط سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه بوده است و از این منظر، گذار از وضعیت فعلی به وضعیت صلح و همکاری نیز در اصل، راه‌حل و مسیری منطقه‌ای دارد.

نوشتار حاضر با بهره‌گیری از نظریه‌ی جنگ و صلح بنجامین میلر تلاش کرد نشان دهد که از یک طرف، گروه‌ها و جریان‌ات تکفیری- تروریستی مانند داعش و القاعده، مولود محیط نابسامان و مناطق بی‌ثبات هستند و جنگ گرم داخلی و تنش بین‌دولتی و جنگ سرد منطقه‌ای (در قالب ائتلاف‌های رقیب و جنگ‌های نیابتی) را به‌وجود آورده‌اند، و از طرف دیگر، قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌رغم حضور و نفوذ خود و حمایتی که از طرف‌های درگیر در

مناقشات منطقه می‌کنند، نه توانسته بوده‌اند جنگ گرم بین‌دولتی به پا کنند و نه می‌توانند سبب‌ساز ایجاد صلح گرم و همکاری نزدیک منطقه‌ای در غرب آسیا شوند. نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در دو وضعیت جنگ سرد و صلح سرد قابل تبیین است. آنچه به‌عنوان بازی بزرگ بین روسیه و آمریکا در غرب آسیا خوانده می‌شود و آنچه را در قالب جنگ نیابتی بین طرف‌های رقیب در مناطق بی‌ثباتی چون سوریه و یمن خودنمایی کرده است، باید جلوه‌ای از جنگ سرد منطقه‌ای دانست که محصول برخورد منافع بازیگران منطقه‌ای در کنار دخالت‌های یاریگران فرامنطقه‌ای است. چنانچه رقابت قدرت‌ها به سمتی سیر کند که تخفیف منازعات و کاستن از سطح نگرانی‌ها و خشونت‌ها هدف مشترک طرف‌های درگیر بدل گردد، می‌توان انتظار داشت جنگ سرد به صلح سرد تبدیل شود. با وجود این، با توجه به حجم تقابل‌های بازیگران و درون‌مایه راهبردی و ایدئولوژیک ناهمخوان آنها نباید انتظار داشت چنین هدف مشترکی به سادگی حاصل شود و صلح سرد به جای جنگ سرد بنشیند. روشن است که مسیر گذار به صلح گرم منطقه‌ای دشواری‌های بسیار بیش‌تری در شرایط فعلی دارد.

منابع

فارسی

- ۱- دفرنوزو، جیمز (۱۳۷۹)، انقلاب اسلامی ایران از چشم‌انداز نظری، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، تهران انتشارات باز.
- ۲- عصاریان‌نژاد، حسین، امنیت و قومیت در جمهوری اسلامی ایران، ماهنامه دانشگاه عالی دفاع ملی، شماره‌ی ۴۸ و ۴۹، ۱۳۸۳.
- ۳- روزن، باری (۱۳۷۹)، انقلاب ایران: ایدئولوژی و نمادپردازی، ترجمه‌ی سیاوش مریدی، تهران: انتشارات باز.
- ۴- گلدبرگ، جفری، «نقشه جدید خاورمیانه ترسناک است»، ترجمه‌ی محمد رضا عسگری، ۱۳۹۳. دیپلماسی ایرانی، قابل دسترس در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1934760>.
- ۵- نظری، علی‌اشرف و لقمان قنبری، ۱۳۹۲، خاص‌گرایی فرهنگی و بازتولید هویت‌های دینی: با تأکید بر جنبش بیداری اسلامی. فصلنامه جهان اسلام، بهار.
- ۶- نوری‌اصل، احد، (۱۳۹۳)، «مثلث تجزیه: هدیه قدرت‌های استعماری به خاورمیانه»، خبرگزاری فارس، قابل دسترس در: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930418000581>.
- ۷- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۰)، «تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، ش ۵۲، صص ۵۵-۶۵.

انگلیسی

- 8- Al Sharq Al Awsat. May 17, 2012. "Confront Iran on its own turf," MEMRI, Special Dispatch no. 4735.
- 9- Baker James A. and Lee H. Hamilton, "The Iraq Study Group Report," United States Institute of Peace, 6 December 2006.
- 10- Brzezinski, Zbigniew. 1 February 2007 "Securing America's interests in Iraq: the remaining options, Iraq in the strategic context," Testimony before the Committee on Foreign Relations, United States Senate, at:

- 11- <http://www.senate.gov/~foreign/hearings/2007/hrg070201a.html>, accessed on 20 June 2012.
- 12- Bunzl, John. 2004. "In God's Name?" in: John Bunzl (Ed), *Islam, Judaism, and the Political Role of Religions in the Middle East*, Orlando: University Press of Florida.
- 13- Chathamhouse, December 2011 MENA Programme: Meeting Summary Scenarios for Syria.
- 14- Cohen, Richard, September 17, 2012. "The price of Obama's leading from behind," *The Washington Post*.
- 15- Cordesman, Anthony H. July 9, 2014, "The New "Great Game" in the Middle East: Looking Beyond the "Islamic State" and Iraq".
- 16- Dakroub, Hussein. January 4, 2012 "Controversy Over al-Qaeda Presence Rages On," *The Daily Star*.
- 17- Directorate of Intelligence, Central Intelligence Agency, "Terrorism Review," October 22, 1987, approved for release June 1999. At:
- 18- http://www.foia.cia.gov/docs/DOC_0000259360/DOC_0000259360.pdf.
- 19- Faiola, Anthony. 4 November 2012 "In Turkey, Syria poses a new test for Erdogan's authority" *Washington Post*.
- 20- Forty-first in the Capitol Hill Conference Series on US Middle East Policy, 14 October 2005 "A Shia Crescent: what fallout for the US?" Middle East Policy Council, Washington D.C.
- 21- Fuller, Graham E. Winter 2006-07. "The Hezbollah-Iran Connection: Model for Sunni Resistance", *The Washington Quarterly*, 30:1 pp. 139-150.
- 22- Harris, Gail. 2012. "Terrorism and defense", FPA 2012 Election Guide, Foreign Policy Association.
- 23- Hawley, Charles. February 15, 2006 "Russia's New Foreign Policy: Moscow's Mideast Challenge to America." *Spiegel* at www.spiegel.de/international/0,1518,401078,00.html.
- 24- Hersh, Seymour. 25 February 2007. "The redirection: is the Administration's new policy benefiting our enemies in the War on Terrorism?" *The New Yorker*.
- 25- International Crisis Group, 9 September 2014. *Rigged Cars and Barrel Bombs: Aleppo and the State of the Syrian War*, Middle East Report N°155.
- 26- Katz, Mark N. November 2, 2004. "Will Russia and America be Allies in Iraq," *Eurasia Insight*.
- 27- Kelman, Herbert C. 2004. "National identity and the role of the "Other" in existential conflicts: the Israeli-Palestinian case", in: John Bunzl(Ed), *Islam, Judaism, and the Political Role of Religions in the Middle East*, Orlando: University Press of Florida.

- 28- Levitt, Matthew. July 25, 2012. "Iran's Support for Terrorism in the Middle East", The Washington Institute for Near East Policy.
- 29- Lynch III, Thomas F. December 29, 2008. "Sunni and Shi'a Terrorism Differences that Matter", Combating Terrorism Center at West Point, Occasional Paper Series At: www.dtic.mil/cgi-bin/GetTRDoc?AD=ADA492348.
- 30- Miller, Benjamin. 2007. States, Nations, and the Great Powers: The Sources of Regional War and Peace, Cambridge: Cambridge University Press.
- 31- Nasr, Vali Summer 2004 'Regional Implications of Shia Revival in Iraq', the Washington Quarterly, 27 (3).
- 32- Peel, Michael and Roula Khalaf. February 22, 2012. "Where harsh realities meet," Financial Times.
- 33- Roy, Olivier. 2008. The politics of chaos in the Middle East, translated from the French by Ros Schwartz, New York: Columbia University Press.
- 34- SANA Dispatches ,no.4. April 2014, "Foreign jihadism in Syria The Islamic State of Iraq and al-Sham".
- 35- Satloff, Robert November 9, 2012. "Middle East Policy Planning for a Second Obama Administration", The Washington Institute for Near East Policy.
- 36- Susser, Asher. April 2012. "Tradition and modernity in the 'Arab Spring,'" Strategic Assessment 15 no.1.
- 37- Warrick, Joby. 20 September 2012 "New Sanctions Target Syria's Arms Suppliers" Washington Post.
- 38- Yacoubian, Mona, "Hezbollah after Assad", Foreign Affairs, at <http://www.foreignaffairs.com/articles/136709/mona-yacoubian/hezbollah-after-assad>. 04/08/2011.
- 39- Ze'evi, Dror. April 2007 "The Present Shia-Sunna Divide: Remaking Historical Memory", Crown Center for Middle East Studies.No.19.
- 40- <http://www.usyd.edu.au/news/84.html?newsstoryid=123511/03/2013>.
- 41- www.ctc.usma.edu/posts/zawahiris-letter-to-zarqawi-english-translation-2. 09/08/2014.
- 42- azelin.files.wordpress.com/2014/02/al-qc481_idah-22on-the-relationship-ofqc481_idat-al-jihc481d-and-the-islamic-state-of-iraq-and-al-shc481m22.pdf. 09/08/2014.
- 43- www.chathamhouse.org. 12 February 2014, "Syria and Its Neighbours: Regional Dimensions of the Conflict", Middle East and North Africa Summary.
- 44- <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=22406>. 11/12/2014